

پوهاند عبدالحی حبیبی

نام‌های برخی از ایزدان عصر کوشانی و اثرهای باقیمانده آن

در ادب و السنه افغانستان

مدار و تسامح در پذیرفتن کیش و آیین، یکی از خصایص عصر کوشانیان است و ما بر مسکوکات و سنگ‌نبشته‌های این دوره - که بعضی اعم از قرن دوم قبل از میلاد آغاز و تا قرن هشتم میلادی، در مدت یک هزار سال دوام دارد - تصاویر و نام‌های ارباب انواع مختلف هندی - ایرانی - یونانی - رومی را می‌بینیم و یا بر کتیبه‌های باقیمانده از آن عصر منقور می‌یابیم که عدد آنرا ۳۳ نشان داده‌اند. این تصاویر و کتیبه‌ها، افق وسیع کلتوری مشترک و اختلاط عقاید و اعمال دینی SYNCRETISM را درین عصر نشان می‌دهد و اثرهای روم و اسکندریه و شرق یونانی شده و ایران و هند در آن نمایانست، که آنرا نتیجه روابط گسترده تجاری کوشان‌شهر با ممالک دیگر آن عصر

(۱) در انگلیسی DEITY خداوند در ب باشد و مجموعه ارباب و پروردگاران یک قوم را پندش PANTHEON گویند. هر چیزی که موجب نیایش و پرستش قومی باشد در عرفی معبود و در دینی نیایش شده و پرستیده و با در نظر داشت مفهوم رب = پروردگار یا ایزد است. ولی در مطبوعات ما یکی از این کلمات مصطلح شده و رب النوع و ارباب انواع گفته‌اند تا وقتیکه در مقابل DEITIES در دینی یک کلمه خدایان - پروردگاران یا پرستیده‌گان و یا یک نام موزون‌تر دیگر برگزیده میگردد، من کلمه ایزدان را در اینجا آورده‌ام، که در اوستا نیز به YAZATA و در سنسکریت YAJATA صفت از ریشه YAZ بمعنی پرستیدن بود.

(۲) روزن فیلد: هنر سلطنتی کوشانیان ۶۹ طبع کالیفورنیا ۱۹۶۷ م.

دانسته اند^(۱)، ولی در عین زمان، روش مدارا و تسامح دینی و عقیدوی دولت کوشانی را هم نمایندگی میکند. زیرا ما در یک زمان معین و محدود، در فاصله کمتر از سه صد کیلومتر، مظاهر دو عقیده دینی را در تحت سلطه کوشانی بطور روشن می بینیم و پدید می آید که در یک خانواده، رجال عصر کوشانی، یکی به اعیان و ترمیم معبد آتش مقدس زردشتی در سرخ کوتل بخلان پرداخته و دیگری در خوات و سردگ و بیهاره^(۲) VIHARA یعنی معبدی را بنام حضرت ساکیه مونی LARD SAKYA MUNI ساخته است بشرح ذیل:

در کتیبه خط شکسته یونانی و زبان باختری کوشان که از مهاجران سرخ کوتل بخلان در سنه ۱۹۵۱ م بدست آمده و بقرون دوم مسیحی تعلق دارد (حدود ۱۶۰ م) در سطر ۲۳ جمله ترمیم کنندگان معبد، نام نوکونزیک ی کرل رنگی مارگک MAPHΓ آمده که لابد از رجال دربار کوشانی بوده است^(۳) در این کلمات نوکونزیک اسم محض و کرل رنگ (کنارنگ) حاکی از مأموریت او در مرز کوشان شهر و مارگک نام خانوادگی بوده است، که عین همین نام خانوادگی در کتیبه خروشتی خوات و سردگ ۳۰ میلی غرب کابل هم دیده میشود که در عصر هوروشک متوفی ۱۸۲ م پسر کتیشکه بر طرف بزرگ سفالی چین نوشته اند^(۴):

«در سال ۵۵ تاریخ ۱۵ ماه ارتگیسیوس، که گوله KAMA-GULA خلع و گره مارگک WAGRA-MAREGA در خوات ساکن شد و بنای یادگار حضرت ساکیه مونی را در و بیهاره و گره مارگک در یک ستوپه گذاشت ...»^(۴)

در سطور مابعد کتیبه، برادر دیگر که گوله بنام هشتونه مارگک HASHTHUNA-MAREGA هم مذکور است و تاریخ سال ۵۱ را با ۲۵ اپریل ۱۷۹ م تطبیق کرده اند^(۵).

(۱) چارچ هل G. HILL در کتلاگ مسکولات یونانی موزه بریتانیه طبع لندن ۱۹۲۲ م گوید که در یک مجموعه سکه های بین الفرب سه دانه سکه کوشان هم بدست آمده که وسعت روابط تجاری کوشان را با ممالک اراضی عرب میرساند (هنر کوشانیان ۲۹۱، ۲۹۲)
 (۲) عبدالحی حبیبی: مادر زبان درسی ۱۳۳ طبع کابل ۱۳۴۲ ش
 (۳) ابن طرط سفالی در حدود ۱۸۳۸ م بوسیله میسون MASSON مهاجر انگلیسی به موزه بریتانیه در لندن انتقال یافته است.
 (۴) ستاین کوفو: کتیبه های خروشتی ۱۷، طبع کلکت ۱۹۲۹ م.
 (۵) STEN KONOW: KHAROSHTI INSCRIPTIONS. 1929.

(۵) عبدالحی حبیبی: تاریخ خط در افغانستان ۲۶ طبع کابل ۱۳۵۰ ش

ازین شرح بر می آید که مارگک نام یک دودمان نیکو کار و خیر عصر کتیشکه و هوویشکه بود، که افراد آن در بنا و ترمیم معابد، بدون ملاحظه خاص مذهبی دستی داشته اند و در یک عصر و پرسشگاه هنر دشتی و بودایی را با فاصله ده سال در خوات و بخلان ترمیم یا تعمیر کرده اند که این خود یک نوع آزادی آیین و کیش را در انوقت بهر اغ میدهد. در مجموعه ارباب عصر کوشان آنچه با روایات یونانی و رومی تعلق دارند، بقول لورین فیله شش اند^(۱):

- هیراکلس HERAKLES
- هیلوس HELIOS
- هیفاستوس HEPHAISTOS
- رما ؟ RIAOM ? ROME ? RISHNO
- سالین SALENE
- سیراپیس SERAPIS

بیخ دیگر از کلتور هندی و بودایی آمده اند که بقول روزن فیله بقرار ذیلند:

- بودها BUDDHA
- * ویشو OESHO (SIVA)
- مها سینه MAHA SENA
- سکنده - کومار SKANDA - KUMARA
- ویشاکه VISHAKHA

هفته دیگر مربوط به کلتور مشترک آریایی قرار ذیلند:

- * اهرد و خیش ARDOXSH - O
- * آتش ATHSH - O
- اشای اخش ASHAEIXSH - O
- لوراسپ LORASP - O
- منه بگ MANA - O - BAG - O

(۱) آنچه با علامت - اند مسکولات آنها می آید ولی نشان شده با ستاره * فراوانند.

- ۱. پهلوانان باستانی و ایزدان جنگ WAR-GODS: هیرکلِس، وِرلکن، مَها سینه، سَکندِه کوماره، ویشاکَه.
- ۲. ایزدان شمسی. SUN GODS: هیلِوس، مِهیهره، اَرِد و خَشَن، اِنِیو.
- ۳. ایزدان قمری. MOON GODS: سالیَت، سا، مَنه بَگ.
- ۴. ایزد آب. WATER GOD: اورانه (وارونه)
- ۵. ایزدان آتش. FIRE GODS: هِیفاستوس، آتَش.
- ۶. ایزد باد. WIND GOD: واد.
- ۷. ایزد روشنی. GOD OF LIGHTNING: لَهرا سب.
- ۸. ایزدان جلال و پیروزی. GODS OF GLORY AND VICTORY: وِنِد (فخ)، فر (جلال)
- ۹. ایزدان توانگری. GODS OF WEATH: شَرِیور، اَرِد و خَش.
- ۱۰. ایزد مرگ. GOD OF DEATH: سَرا پِیس.
- ۱۱. ایزد شهر (مؤنث). CITY GODDES: رِیوم (روما؟)
- ۱۲. ایزد بزرگ (مذکر). SUPREME GOD: زیوس، اهره مزدا، شیوا
- ۱۳. ایزد بزرگ (مؤنث). SUPREME GODDES: ننه، اوما.

اما در باره ایزد زیوس، شرح ذیل خواندنیست که بدوره اقدم آریائیان باختیریه قبل از هجرت به شرق و غرب تعلق دارد:

زیوس ZEUS

این معبود قدیم آریایی بر برخی از مسکولات مسی کوشانه که در تگسیلا یافته اند منقوش است و هومر HOMER او را سرآمد ایزدان یونانک و ساکن قلّه اولمپوس OLYMPUS میلاند که ایزد آسمان و روشنی و برقی باشد و بقوا، میکس، میولر MAX MULER در سنسکریت DYAUS-PITER و در لاتین جیوپیتر JUPITER و در تیوتونیک کهن تیر TYR بود که با زیوس پیتِر ZEUS-PATER یونانی مطابق است و پرستش این ایزد یونانک با فتوحات اسکندر و یونانیان با ختر ادین سرزمین رواج داشته و بر یکی از مسکولات ایوکرانتیدس EUCRATIDES پادشاه یونانی

(۱) جان مارشل J. MARSHALL: تگسیلا ۲، ۱۱۴.

MA-O	ما *
MAZDAH	- مزده
MITHRA	* میتره
(NANAIA) MANA	* ننه
QAD-O	واد
QANIND-O	وِنِد
OAKSH-O	- و خَش
ODII-O	- و دِی
ORLAGN-O	- وِرلکن
PHARR-O	* فَر
RISHNO	- رِشَنو
SHAREVAR (1)	شَرِیور

تیر TEIR ؟ (خوانش مشکوک)

از جمله این ایزدان عصر کوشانی، شش نامی اول ما خود از میتا لوجی و رومی اند که اشکال آنها را بر مسکولات کوشانه شناخته اند، ولی در نامهای آنها ریشه های السنه مقامی را نتوان یافت و ازین روست که از محبت ما بیرونند.

گوبل Gobl در مجله سکه شناسی هند NSI از ۱۹۴۰م ص ۷۵-۹۵ گوید: شایله و خصایص نقاشی ویر برخی از مسکولات کوشانی از سکه های رومی اثر پذیر بنظر می آید: ننه بر سکه کانیسکه با بالاته حیوانی مشابهت با تصویر برخی از مسکولات پیوس PIUS (حدود ۱۳۸م) و اردرخش مسکوک کانیسکه با مسکوک هادریان HADRIAN (حدود ۱۱۷م). بدین طوره شتابه بسا از نقاشی ویر، تا نیر دست سکه سازان اسکندریه را در ضرابخانه کوشانه با پیوستگیهای فراوان سیاسی و سوداگری و فرهنگی میرساند و بقول مؤلف عصر کوشانیان (ص ۱۸۸) این همه ایزدان کوشانی را بچند دسته بخشش توان کرد:

(۱) هنر سلطنتی ۷۲. دکتر چیچو پادها: عصر کوشانیان ۴۶ بعد
DR. CHATTPADHAY THE AGE OF KUSHANS, CALCUTTA 1967

باحتر (۱۸۱ ق م) نویسنده را ایزد کاپیسا KAVISIYE-NAGARA-DEVATA نوشته اند که ما ایزد هندی اینده لقب دیوه راجه DEVARAJA (پادشاه ایزدان) داشته است (۱)

دیوا، دیواس در سنسکرت بمعنی آفتاب و روشنی است و بر ریشه قدیم دیوا DIYA یعنی چراغ بر میگردد (۲) که در المانی باستانی دیو و در اسلاوی دیواس و در ایالتی دیو و در هسپانیا نوی دیوس بوده در زبان پینتو تا کنون دیوه = چراغ است مانند این لنده :

تبه دکوم مجلس دیوه بی ! نه دهریان په تاریکی ناسته یسه
با این دیوه یک پیسوند نسبت (یز) را ملحق کرده دیو + یز DYUZ ساخته اند یعنی چراغدار و روشن ، که در این لنده صفت آسمانست :
د توهی سچی دیو یز آسمانه ! سترگی دی وونه که به لمر را خپر وینه

بودا و ایزدان هندی

علاوه بر ایزدان هندی که روزن فیلد نام نویسی کرده ، سکه مثناسان عصر کوشانی ، ایزدان دیگری را مانند ویشنو ۵۵۳۵۵ اوما ۵۵۳۵۵ و غیره نیز بر مسکوکات کوشانی خوانده اند ، که از جمله نام و شکل خود بودا هم بر یک سکه نایاب کابیشکه - که از ستوبه آهن پوش جلال آباد بدست آمده و در موزه لندن محفوظست دیده و خوانده میشود . بر یک روی صورت کابیشکه ایستاده با لباس کوشانی منقوش و بر دوز در آن بخط یونانی شانن شا کنتشکی کوشان نوشته شده و بر روی دیگر سکه ، شکل ایستاده رو یاری بودا است ، که بر دوز سر و بدنش هاله نور تا آرنج پای کشیده اند ، لباسش تا زانو میرسد . در دست چپ او کشتول صدقه است و دست راست را بطور دعا پیش کشیده و بطرف چپش مونوگرام 𑀘𑀓𑀡𑀓𑀢𑀺𑀓 در سمت راست ۵۵۵۵ منقوشست . علاوه بر این سکه که قدیمترین سکه دارای شکل بودا شمرده شده ، سه سکه دیگر طلایی و مسی کابیشکه نیز دارای شکل ایستاده یا نشسته بودا

(۱) عصر کوشانیان ۱۴۵
(۲) تاموس هندوستانی ۴۰۹
JOHN T. PLATTS: A DICTIONARY OF URDU, CLASSICAL HINDI AND ENGLISH. P. 406. LONDON 1884.
(۳) ویدک اندیا ۸۵ طبع حیدرآباد دکن
(۴) NUMISMATIC CHRONICLE = NO 158. 1898.

با شایل هندی موجودند ، که بران ساکه منو - بوده - CAKAMARCA-BODHA نوشته اند (۱)

این هاله که بر دور بودا نور افشانی میکند ، بقرار شایل نامه هندی INDIAN-ICONOGRAPHY اشنیشه USHINISHA است ، که سهول بودهی BODHI (دانش کامل) بوده و تنها به بودا تعلق داشت و بقول البیرونی به عقیده هندوان ، ماده مطلق و هیولا ، هوای بالقوه عقل را با خود دارد و آنرا (بد) گویند ، که موجب راحت و خوشی باشد (۲)

در پینتو تا کنون بد هوشیار و عاقل را گویند و بدسری مرد خرد مند است و طوری که البیرونی تصریح میکند ، نام بودا در کتاب شاپورگان هم (بد) است (۳) چون در ایام رواج هنر گریکو بودیک هزارمان پیکره زیبای بودا را با نفاست و ظرافت تام ساخته و در معابد بودایی میگذاشتند و اکنون هم این مجسمه های نفیس در بقایای معابد و بلاد تاریخی فراوان بدست می آیند ، هنگامیکه در پایان دوره اوج این هنر ، لشکران عرب ، بر سرزمین های بودا پرست شرق خراسان چیره آمدند و با این آثار گریه و نفیس و پیکره های بسیار زیبای بودا برخوردند ، در عربی هر صدم را (بد) گفتند . زیرا کلمه بد BUDDHA که در سنسکرت بمعنی هوشیار و دانشمند است ، موزن گار و مظهر نعم و لیشنو بود ، با تلفظ همسوات اخیر ، برای غیر هندیان دشوار بود و بنا برین مانند اکثر کلمات هندی (ده) اخیر آنرا ساقط کرده و بد بضمه اول و تشدید ثانی میخوانده اند و چون عرب این نام را از مردم خراسان شنیدند ، همین تلفظ خراسانی آنرا ضبط کردند و طوری که در منسخر مینویسند ماخذ کلمه بت همین بد است (۴) و این نیز گویند که هندیان در معابد خود برای پرستش ، هیکل نام بودا داشتند ، که پیکره بودا سفال حکیم بود (۵)

محمد خوارزمی گوید : « البُدُّ صِنْمُ الْهِنْدِ الْاَكْبَرِ مَجْحُوْنَةٌ وَ لَيْسَتْ كُلُّ صِنْمٍ بُدًّا » پس جمع عربی بد را بدده و ابدا بستند و فرهنگ نویسندگان عرب هم آنرا معرب شمرده و هر بت و بتکده را البد گفته اند (۶) ابوالعلاء معری راست :

(۱) عصر کوشانیان ۱۸۲
(۲) حین کتاب ۱۸۳
(۳) کتاب الهند ۱۹۳
(۴) تاموس هندوستانی ۱۰۴
(۵) ترجمه (ردو الفهرست ۸۰۳ طبع لاهور ۱۹۹۰ م)
(۶) جوالیقی : المعرب ۸۳ طبع قاهره ۱۳۴۱ ق
(۷) صفایح العلوم ۷۴

والقلب من أهوائه عابد ما يعبد الكافر من بعد

در کتیبه تری رتنه TRIRATNA (سه جوهر بودایی) در ۲۰ میلی شمال عرضی غزنه که برسم الخط شکسته یونانیست این کلمه ج ه است^(۱) که در سغدی PWT در پهلوی و در BUT و در لیبنتوم بودتون بمعنی بتخانه بود که مرکب است از بود + تون که پسوند ظرفیت است : در یک قصیده مدحیه شاعر در بار غوریان ، سیکار ندوی غوری (حدود ۹۰۰ ق) در ستایش شهاب الدین محمد سامرغوری گوید :

یا به وران کا بود تونونه دمجنو یا به سه کاندزی په وینو ایوادونه^(۲)

در تقویم نبردشتی^{وزان} و پهلوی و در روز یا نردم دیماه جشن بتیان بود که از کلمه بت ساخته شده و بقول گردیزی : درین روز مردم از گل یا آرد ، بتها و هیکلها می ساختند^(۳) .

کلمه بت در ادب درسی بمناسبت زیبایی که بتیان گندهارا در هنرگریکو-بودیک داشتند بترکیب بت قندهار مورد استعمال شاعران قرار گرفت و همان تقدس و معانی عقلی آن در شعاع عقیده توحید اسلامی از بین رفت . اسدی طوسی گفت :

بُدش قندهاری بُتی قندلب که ماه از رخس تیره گشتی شب

(گرشاسپ نامه ۳۷ طبع تهران ۱۳۵۴ ش)

و هم سنایی غزنوی راست (در تحت تاثیر عقیده وحدت) :

صانعی باید حکیم و قادر و قایم بذات — تا پدید آید ز صنع وی بُتان قندهار

یا : تلخ کرد عیش شیرین بر بتیان قندهار — چون بگاه بدله زان لب ، لطف باری ای پسر !

(دیوان سنایی ۴۴۲)

بعد ازین صوفیان در شعر عرفانی خود - همان مناسبت زیبایی - بت را مظهر تجلی شهردی یا تابشگاه عشق شمرند چنانچه جامی گفت :

آن بت نمود عکس رخ خود در آینه من بت پرست گشتم و او خود پرست شد

(۱) عبدالحی حبیبی : هفت کتیبه قدیم ۱۴ طبع کابل ۱۳۴۸ ش

(۲) پسته خزانة ۲۴ طبع عکسی کابل ۱۳۵۴ ش

(۳) گردیزی : زمین الاخبار ۲۴۵ طبع حبیبی در تهران ۱۳۴۷ ش

ایزدان آریانی

۱- وُخش ، اُرد وُخش : OAXSH

وُخش از ایزدان قدیم آریانیست که بر یک سکه هوویشکه کوشان صورت و نامش منقوش است . بر یک سوی این سکه تصویر نشسته شاه با تاج و هاله نور روی بچپ دیده می شود که در دست راست گره کوتاهی گرفته و آن دو شاخه او شعله ها برآمده است . بر سوی دیگر سکه ، ایزد مذکر وُخش با قد بلند ایستاده روی بچپ و هاله نور و اکلیل بر سر و پیراهن دوزی که تا شتالنگ میرسد ، در دست راست وی عصای دراز و در دست چپش ماهی بزرگ با دم دو شاخه است ، که بقول بیلی با وضوح تمام ایزد آب - شاید ایزد دریای آمو OXUS - بنظر می آید و پیش روی او در جای ساعت ۹ مولوگر ابر لیلی و در عقب OAXSH منقوشست .

این نام قدیم همانست که در یونان و روم ازان OXUS ساخته اند و بقول البیرونی وُخشکا روزدم اسفند جشن خوانند ، میا نیست و وُخش نام فرشته مؤکل آنها ، بوثره هرود چیون باشد^(۱) در عصر اسلامی وُخش بفقهِ اول شهری بود از نواحی بلخ در ختلان و متصل بختل بر کنار جیحون^(۲) که اکنون هم بنام وُخشاب هرودی درین ناحیه جنوبی جمهوری تاجیکستان شوروی میگردد و بدریای آمو افتد و شاکر بخاری در بیتهی آنرا چنین ذکر کرده بود :

بگامی سپرد از ختا تا ختن بیک نگ دوید از ختار به وُخش^(۳)

گیگر المانی و بارقول هرودی گویند که نام قدیم و اصلی این هرود باید VAXSHU باشد که معنی آن فراینده و بالنده است از ریشه وُخش VAXSH یعنی افزودن و بالیدن که در سنسکریت UXSHAYANTA و در پهلوی VAXSHITAN بوده^(۴) و بقول موله در ایران میانه بدو معنی روح و کلمه آمده است که در مانویت VAXSH - YÖZDAHR روح القدس را گویند^(۵)

(۱) بیلی : مسایل نبردشتی در کتب قرن پنجم طبع اکسفورد ۱۹۴۳ م

(۲) ترجمه آثار الباقیه ۳۱۴ طبع تهران ۱۳۵۲ ش

(۳) یا قوت : معجم البلدان - (۴) اسدی طوسی : لغت فرس ۲۱۷

(۵) وان گیگر VON GEIGER تاریخ کلتور ۴۵ و بارقول BARTHOLD مقاله آمودریا در جلد اول انسا-

یکو پیدیا اسلام . (۶) دکور معین : حواشی برهان طالع ۲۲۵۹ جوات پیرنیا : ایران باستان ۱۹۹۴

(۷) همین کتاب ۲۲۹ .

بدین شرح و خش نام ایزد نربینه آب و جیوه بود که تاکنون در نام و خشاب موجود است. ولی دیگر ایزد مادینه بسیار مهم سکه کائیتسکه و هوویشسکه : اهرد و خش ARDOXSH است که نامش مرکب باشد از پیشوند اهرد + و خش و این بر مسکولات کوشانیان متأخر در جنوب هند و کوشن نقش شده است. بر سکه کائیتسکه شکل جنس مؤنث پستاندار ایستاده به پهلوی راست است که هاله نور به دور کله و سر بندی دارد و لباس وی چین دار مانند ساری کنونی زنان هند است که تا مشتالنگ میزدند. دست چپ او شاخ فراوانی CORNUCOPIA است که از دهان آن دسته گندم نمایانست و این علامت نعمت فراوان باشد و همین شکل زنانه را بر مسکولات هوویشسکه هم می بینیم که همانند ایزد دیگر برکت و فراوانی (نعمت اعنی ننه شمرده معیشود) (بنگرید : ننه در مباحث ما بعد).

گاهی اهرد و خش را بر مسکولات جنوب هند و کوش، بصورت نرینی روبروی نشسته بر تخت دارای تکیه بلند چوبی می یابیم، که این شیوه نشستن ما خود از مسکولات اسلاف کوشانی یعنی هند + یونان و ساکهاست.

بر سکه های اهرد و خش ایستاده پیش روی وی در حد ترا نو موزوگرام لاله و پس پشت او - o x p - a خوانده می شود، در حالیکه به النوع نشسته بر تخت بازو دار چوبی، در دست راست تاجی و در چپ هان شاخ فراوانی را گرفته و پیش روی که اندکی بر است متماثل است موزوگرام لاله و طرف چپ او از ساعت ۲ تا ۴ نام اهرد و خش بنظر می آید (۲). در باره نام این ایزد مسکولات کوشانی چند تحلیل زبان شناسی و تاریخی موجود است :

اول : رأی بیلی H.W.BAILY که آنرا مأخوذ از نام رتی (رش) و هووی (VAHVI) (RTI) فرس قدیم و (۱) (۲) نش + و خشو A(R)Zi-OAXSHO اوستا میداند که خوش نصیبی و انعام به او تعلق داشت و از ایزدان هم عصر اوستا بود که در اشی نیش AZI-YAST (ص ۴۱) نیش ۱۷ اوراد ختر اهور مزده و خواهر سروشه و رشتو و مئرا شمرده اند و وی هوش آسمانی و نصیب بر صبح و زنان زیبا و فره گیای و ... را بخورد می آورد و هر دین ایزد فرآریانی و لکشمی LAKSHMI

(۱) در اساطیر یعنی شاخ فراوانی است که شاخ بزی بود که ترو پیتر رئیس ارباب انواع شیر آن میخورد و سمبول فراوانی نعمت گردید و همین شکل اهرد و خش را با شاخ فراوانی بر سکه های شاهان گویا در هند (نیمه قرن ۴ ق م) هم یافته اند (عصر کوشانیان ۱۶۹)

(۲) هنر سلطنتی کوشانیان ۷۴ (۳) مسایل نبرد شستی ۶۵

اساطیر هندی و تیچای TYCHAE یونان و فار تو نا، رومان بود (۱).

هرای دوم از جازوس هرما ته JANOS . HARMATTA است که بر بیلی انتقاد نموده و گوید که اهرد و خشو ربه النوع مقامی اراضی شرقی آریانا و مؤکل آب و رطوبت و اساساً متعلق به اناهیئا ایزد بزرگ ایرانی است که اسمش مرکب از دو جزو است : اهردوی + و خشه ARDVI-VAXSA . اهردوی همانست که در آغاز اسم اردوی (سور) یعنی اناهیئا هم آمده . و خشه کلمه بیست مستهل برای رطوبت و آب که شرح آن بحیث مؤکل در ای آموگذشت و همین اهرد و خش ایزد مقامیست که در یکی از متون مانوی بنام بگ + اهرد + و خش RD WX B ایزد حامی مرزهای کوشان مذکور است و در جزئیات یاطلموس PTOLEMY جای در پاروپامیزادی (افغانستان مرکزی) بنام بگرده Bayarḡa آمده است (۵۱۸، ۷۱)

چون برخی از محققان ایزد دیگر کوشانی ننه را مؤکل فراوانی و باران و غله و خرمن شمرده اند بنا برین اهرد و خش را مؤکل امور سیاسی و خاندانی و قومی دانند و این تقریب در وظایف، فراورده محیط و اندیشه عصر کوشانیست. در حالیکه در ایران غربی در نقوش خسرو دوم ساسانی در طاق بستان اناهیئا را جامع تدبیر مصالح طبیعی و اجتماعی نشان میدهد که در دست راستش چنبر اقداس خسروی و در دست چپ او ظرفیست که از آن آب میچکد. اکنون ازین تقریب دو ایزد ننه (مؤکل طبیعت) و اهرد و خش (مؤکل اجتماع) در عصر کوشانی، باین نتیجه باید رسید که رأی هرما ته مقرون تر به حقیقت باشد. زیرا مادر سطور گذشته، اصالت کلمه و خش باستانی را در ادب درمی و خشاب کنونی نشان دادیم که جز و اول کلمه یعنی اهرد هم نظایر فراوان دارد :

در فرس قدیم و اوستا ARTA و ARETA + RATU در سندسکریت RTA بمعنی درستی و راستی و پاک و مجازاً مقدس است که در پهلوی رت، ارت، اربای با حفظ معانی قدسی ایزد حامی نیکوکاران و بخشاینده ثروت و قدرت بود که در آغاز کلمات اهرد شیر و ارته و هیشت (اهردی بهشت) و ارتوان (اهردوان) و اهرت و ویسور (مؤکل آب) و ارتای ویراف = اردا ویرا و اربای ویران (گرن مقدس) همین پیشوند حاوی معانی پاک و تقدس آمده، و آنچه در یسنای ۲۹

(۱) هنر سلطنتی ۷۴ (۲) هرما ته : آلتا اورینتالیا ۱۱ طبع هنگری ۱۹۹۰ م
 (۳) یوپ : گزارش هنر ایران ۱۹۰۵ SPA . پوپر داود : فرهنگ ایران باستان ۵۵/۱ تهران ۱۳۲۶ ش
 (۴) دکتور فزهوشی : فرهنگ پهلوی ۴۲ طبع تهران ۱۳۵۲ ش

فرگرد ۶۱۲ رتوصفت خود زهر دشت آمده از همین مقوله تقدس است .

در تقویر مزدایی ابرت ایزد ثروت و توانگری، مؤکل روز ۲۵ هر ماه بود و همین روز را "اَرَد" ایزد روز گفتندی، که بقوله البروتی در سخنی اَرَدُخ و در خوارزمی ارجحی است^(۱) و نام سفیدی بسهولت با اَرَد و خَش مسکوکات کوشان مطابقت میکند^(۲) و در ادبیاتِ دربی نیز اَرَد بهمین مفهوم بوده است، چنانچه مسعود سعد سلمان شاعر غزنه سی قطعه در وصف سی روز ماه (مطابق تقویم زرتشتیان) ساخته و در وصف روز بیست و پنجم گوید :

اَرَد روز است فرخ و میمون با همه لُهو و خرمی مقرون
ای دلای ای یارِ گلگون رخ خیر و پیش آر، بادۀ گلگون

(دیوان مسعود سعد ۴۹۵)

در اوستا پاره هفدهم بنام اَرَد دشت در توصیف اَرَد که ایزد توانگری و اهنسنام و ستکه و تجمل است و دختر اهور مزده شهرده میشود و زهر دشت او را باوصاف اهرت بزرگوار نیک آفریده خوب چهر می ستاید (بند ۱۵)

در زبانِ دربی کلمات اَرَد و رات مرد که مخفف آن مرد است غالباً از همین ماده رواج دارد. محمود زرخشتری صفت جواد عربی را به رات مرد ترجمه کرده و صاحب مجمل التواریخ^(۳) و القصیص (ص ۴۲) گوید: رَد کسی را خوانندگی که رای قوی داشته است. در شاهنامه فردوسی^(۴) بیوشنید درخ سیاوش رَد زره را گره بر کمر بند زرد

و در اوستا و پهلوی رات RĀTA (ایزد سخاوت و دهش) و در هندی باستان RĀTI و هم رَد مانوی صورتی قدیم همین کلمه است که در زبانِ دربی زَرَد و راد یعنی حکیم و دانشمند و سخنگوی و بخشاینده و جوانمرد بود مانند این بیت رودکی :

نی که حاتم نیست با جود تو راد نی که رستم نیست در جنگ تو مرد
اسدی طوسی اسم حالت این کلمه را چنین آورده :

وفا خود کن، در ع رادی بیوش کمان را خرد ساز و خنجر ز هوش

(۱) البیرونی: کتاب التفهیم ۲۰۰ قرآن ۱۳۸ ش

(۲) هاشم رضی: فرهنگ نامهای اوستا ۱۲۴/۱ طبع تهران ۱۳۴۶ ش

(۳) مقدمه الادب ۲۱۷ طبع تهران ۱۳۴۲ ش

درین بیت معرّی صفت دست بخشایشگر و سخی است :

بحریت دست برادش، بحر که موج او دَرَد
ابریت تیغ تیزش، ابری که قطر او خون
(دیوان ۵۳۹)

در زبانِ پهلوی و دربی قدیم نام خاصی بوده اَرَدوی یا رادویه (رَد + وید) که معنی آن راد منش و سرور و ش و منسوب به آن رادویانی بود که لقب خاندانی مؤلف ترجمان البلاغه قرن ششم باشد. پس نام اَرَد و خَش را که در خط یونانی با علامت خامه ۵ نوشته شده، چون تلفظ کلمه در اسناد قدیم و محاوره کنونی هم و خَش است، بنابراین آنرا و خَشو نی خوانیم و اَرَد + و خَش را و خَش مقدس و دانشمند و بخشنده میدانیم.

۲- آتَش : ATHSH

برسکه کانیسکه صورت ایزد زرنیه، ایستاده به پهلوی چپ است که عصابه کوچکی بسربسته و شعله آن در اعتدال است. از شاه نامه وی شعله های آتَش زرنیان بوده و دستمالی در دست راست دارد که دست چپش بر تکیه تکیه کرده و خرقة دراز آستین داری بردارد که بران بالا پوشی هم دیده می شود و پلزار وی تمام با راپوشیده است. پیش روی در حد ران چپ مونوگرام Aθp و در عقب از ساعت ۳ تا ۴ نام آتَش بخط یونانی Aθp نوشته شده که اگر آخر را علامت ختم کلمه بشماریم و تلفظ نکنیم باقی همین آتَش کنونی مروج تمام در زبانان می ماند.

برسکه هوویشکه همین ایزد آتَش رو بر است ایستاده و در دست راست انبوس و در چپ چکشی دارد، که این هر دو سکه از شکل ایزد یونانی EPHAIOTOS مسکوکات ساکا اقتباس شده باشد، که در میترایسم ایران غربی او را مقارن افایستوس می شناخته اند.

اساساً این ایزد در اوستا ATAR فرزند اهور مزده بود که او را در شکل آتَش شعله^(۱) تشخیص داده و حافظ فریکانی KAVAEN-KHVAENO شمرده اند و در ادعیه، رادین اشا^(۲) و همیشه است که بنام آتور آتَشده های متعدد سلطنتی شهرت داشتند مانند آتور گشسپ و آتور فر ننج و غیره، و او را بحیث یکی از ایزدان مسلم و در بیان بهشت برین می شناختند، و شانه های شطه و ران همانند پیکره ایزد آتَش هندی AθNI است که از متهورا بدست آمده است. و انبوس و چکشی که در دست دارد هم مطابق روایات زرتشتی است که در وندیداد (۷/۱۴) ص

(۱) جمله آلات حفظ آتش شمرده شده و بر سکه مسی از یس دوم (یکی از حکمرانان ساکا) منقوشند. از سکه های کائیشکه و هوویشکه پدیدار است که در قرن دوم میلادی در زبان مردم عصر کوشانی، کلمه نرنده کنونی آتش بجای اتر-آتور-آذر گفته می شود استعمال بوده است. منتهی امروزه به الف محدود و فتنه تا تلفظ میشود، در حالیکه در خط یونانی کوشانی به فتحه اول و سکون دوم و سوم است.

در ادب دربی کنونی از صورت قدیم کلمه فقط آذر و آتش نرنده مانده و نام نخستین هم فقط نرنده گی ادبی و کتابی در ادب، در حالیکه آتش هم در محاوره عمومی و هم در ادب استعمال است. در بند اول یسنا ۳۶: آذر وسیله تقرب آفریدگان به آفریدگار بوده و در تقویم پارسیان آذر ماه نهمین ماه سال (= برج قوس) و آذر روز نهمین روز هر ماه است که اول آذر ماه را چهار جشن گفتندی و روز نهم آذر ماه آتشخانه ها را برو بند و سزین گردانند. (۳)

همین روایات قدیم و خصوصیات آذر در عصر غزنویان هم در ذهن مردم باقی بود که مسعود سعد سلمان شاعر غزنه، در خوشی ورود ماه آذر (قوس) از ساقی ماه سیما می آذرگون و اخرویش شعله آذر را میخواهد:

ایماه رسیده ماه آذر
 آذر بفرزند و خانه خوش کن
 برخیز و بده می چو آذر
 ز آذر صنما ماه آذر

(دیوان ۶۵۷)

و هم وی در آذر روز (۹ قوس) که مؤکل آن ایزد آذر است، می آذرگون آرزو داد:

ای خرامنده سر و تابان را
 روز آذر می چو آذر خواه (دیوان ۶۹۱)

کلمه آذر در اعلام و ماکن و آتشکده ها و صفات و تراکیب شاعرانه در بی شعر خیلی پسندیده و مقبول بوده و ده ها کلمه و ترکیب از آن ساخته اند مانند آذر آید (در تبریز) و هفت آتشکده نامی نجم هر یک منسوب یکی از کواکب سبعه و آذر اخرویش و آذر باد (نام مویک) و آذر بوز (گل اشنان) و آذر خشن (صاعقه) و آذر گز (روشن) و آذرگون (نوعی از شقایق) و آذر نوش (آتشکده بلخ) و غیره.

(۱) هنر سلطنتی ۷۶

(۲) زمین الاخبار ۲۴۵. کتاب التضمیم ۲۵۶ قانون سعودی ۲۶۴ بلخ حیدر آباد دکن ۱۹۵۴

(۳) برهان قاطع ۲۳۱

(۴) بنگرید: برهان جلد اول و مزدیسنا و ادب فارسی

۳- لرو اسپ = ذرو اسپ = لهر اسپ :

بر سکه های طلائی کائیشکه و هوویشکه، ایزد تاجدار می بارش و عبا ی نظامی آستین دار، و پیناز تمام پادیده میشود که اکلیلی در دست راست و روی بسمت چپ دارد. بردست چپش اسپ بازمام و براق در حالتی ایستاده که پای چپ خود را از زمین بالا گرفته است.

در عقب این ایزد ایستاده (حد ساعت ۱۰) مؤنوز گرام کائیشکه و پیش روی (از ساعت ۲ تا ۴) نامش لرو (اسپ) ASP-0-ACN-0-AP0-0 منقوش است که دانشمندان غربی مانند بلاک BLOCH و کریستین سین CHRISTENSEN آن را همان ذرو اسپا DRUVASPA مؤکل مؤنث صحت چار پایان دانسته اند (۱) که با نقش سمبول اسپ برین سکه ها مطابقت دارد و دال آغاز کلمه در لجه های شرقی آریانا گاهی به لام ابدال می شده است (۲)

در آبان یشت اوستا فقره ۱۰۵ این نام AURVAT-ASPA (داهنده اسپ تا نرنده) بود که صفت میثرا و در وواسپا بوده و نگهبان خورشید KHYAREN0 یعنی قدرت سلطانی تصور می شد و آنچه در مسکولات در دست او اکلیلی است، میتوان مؤم تقویم قدرت سلطانی باشد که در یک نقش تا تمام سرخ کوتل هم تصویر شده است. و این اسپ تیز رفتار را نماینده ایزد برق لامع دانسته اند که در عصر ویدی از آن منه هندو آریائی بنام APAM-NAPAT یعنی نرنده آ ب باقی بود (۳)

که سخله های آتش برادر طوفان ابر و باران و تابش برق در بین آن نمایندگی میکرد، و انوروت اسپه اوستا- که یکی از شاهان کیانی و پدرو کوی و نیشنا سپ جانشین کیخسرو است - در متون پهلوی و لهر اسپ و مادر شاهنامه فردوسی میخوانیم که کیخسرو پادشاهی را در او آخر عمر به لهر اسپ می سپارد:

ببیزن بفرمود تا با کلاه
 چو دیدش جهاندار بر پای جاست
 برو آفرین کرد و بکشاد دست
 فرود آمد از نامور تخت تاج
 بفراسپ بسپرد و کرد آفرین
 بیاورد لهر اسپ را پیش شاه
 ز سر برگرفت آن دل آفرین تاج
 همه پادشاهی ایران زمین
 از آن پس که دیدم بسی در و سنج
 سپردم بتو پادشاهی و گنج

(۱) مطالعات آیین زردشتی در پارس قدیم ۳۸ طبع کوپنهاگن ۱۹۲۸
 (۲) نظار بر ابدال د-ل: داهری = لری (پینتو) دو = له معنی: دهب (دیو) = لیمو واخی منجی و اشکاشمی و سنگلیچی
 لاس پینتو = دست شخفق = لاست منجی. لرگی (چوب) = دوسرک اشکاشمی و سنگلیچی (قاروس لیمو ها - کابل ۱۳۳۹ ش)
 (۳) هنر سلطنتی ۷۹ عصر کوشانیان ۶-۱۹۱ (۵) ماکدونیا: تاریخ ادبیات سندسک بیت ۸۸

۴- مَنَه بَگ MANA-BAG

بر سکه های کانیسکه و هوولیشکه ، ایزد نرینه روبرو نشسته و سر مایل بر است ، با کلاه آهنین مکدوشی (نظیر کلاه کوجوله) در حالی دیده میشود که از عقب کلاه سه جویخه برآمده و ماهی که لبه آن بیالاست ، متصل شانه اوست و چهار بازو و دست دارد ، که در دست چپ بالا ، عصای سلطنتی و در دست چپ پایین تاجی گرفته است . وی بر تختی نشسته که پایهای ششبردار و قیای نظامی با کمر بند و پیرانه تا شتا لنگ پوشیده و بسمت چپش در حد ساعت ۴ مونوگرام لیلیا و بر سمت راست از ساعت ۷ تا ۱۱ ۸۸۲۹(۵) ۸۸۲۹(۵) نوشته است .

در شمایل *ICONOGRAPHY* این ایزد تاثیر فرهنگ یونانی (کلاه آهنین مکدوشی) و روایات مقامی آریایی (جویخه ، ماه ، عصای سلطنتی ، تخت و تاج که علامات ملام حق حکمرانیت) با تان چهار بانوی هندی در آمیخته و سه فرهنگ ممزوج را نشان میدهد . در حالیکه نامش یکی آریایی و دیگری ریشته هادریاد بیات افغانستان و آسیای میانه و ایران است و آنرا یک ایزد نر در شتی شمرده اند ، و کنگام معتقد است : علامتی که در دست چپ پایین مَنَه بگست با دوازده نقطه احاطه شده ، که مراد از آن دوازده ماه سالست مانند منطقه البروج .

برخی جزو اول این کلمه را مَن (اندازه و وزن) شمرده و او را « ایزد پیمان » گفته اند . در حالیکه هوماس او را عین ایزد مهتاب ایرانی و هو فمَن *HOFFMANN* او را همان *VOHU-MANO* یعنی ایزد نیروی نیست همه زندگان ، و مطابق یسنای پهلوی (۸ / ۳۱) فرزند اهورا - مزده شمرده است .^(۳)

در سرودهای متأخر ریگ وید : سوما « ماه » و در الطروا ویدا و یجور ویدا : برج قرازگاه این تاج آفتاب ، و در اوپانیشد : غذا و مشروب ایزد داشت که در ادبیات حماسی کهن ، مؤکل سمت شمال بود .^(۴)

بدین نوع مَنَه بگ شبیه سوما ریگ ویدی بود ، که در شمایل نگاره ی هندی سوما هواره با چهار بازو و ماهی از شانه های وی برآمده مصور گردیده و همین عنعنه در مَنَه بگ مسکوکات کوشانی نیز ریشه دوانیده باشد .^(۵)

بهر صورت در تمام ایزدان مسکوکات کوشانی ، تحلیل نام این ایزد - با پیوستگی منابع دینی و ادبی - مشکل است . اما آنچه اصل نام او و هو مَنَه اوستا ، یکی از امیثا سپینته گان و تصور نیرخارجی پندار نیک

(۱) عصر کوشانیان ۱۴۱ (۲) نیومسمتیک گرانیکل ۳۷ ص ۱۳۱

(۳) HAUG: SACRED WRITINGS OF THE PARSIS. P 306.
 (۴) MACDONELL: HISTORY OF SANSKRIT LITERATURE P 100.
 (۵) عصر کوشانیان ۱۵۰ (۶) GOOD MIND

مهربان و مردم ازین انتخاب کینسر و بر داشتند .
 آنستند که لهر اسپ از کدام نژاد و گوهر است ؟
 کینسر و گفت :

که دارد همی شرم و دین و نژاد	بود سراد و پیروز و از زاد شاد
نیر جهاندار هوشنگ هست	خرد مند و بینا دل و پاک دست ...
بشاهی برو آفرین گسترید!	وزین پند با مهر من مگدرید ...
چو بشنید حال این سخنهای پاک	بیا نرید و انگشت بر نرند خاک
بیالود لب را بخاک سیاه	به آواز لهر اسپ را خواند شاه
بشاه جهان گفت خرم بزی	همیشه نر تو دور دست بزی
که دانست جز شاه پیروز و نژاد ؟	که لهر اسپ دارد ز شاهان نژاد
بزرگانش گوهر بران نشانند	بشاهی همی آفرین خوانند

(شاهنامه ۱۳۴۴ تهران ۱۳۵۳ ش)

لهر اسپ در ادب دهری معروف در باره مقام و متعای وی در بلخ در مقابل تورانیان و ارجاسپ بین مردم داستانها بود که از آنجمله در شهر پارنامه مختاری نثر نری هم انعکاس کرده و این چند بیت از آن داستانست :

... چو در دشت بلخ انده آمد سپاه
 سدا فرخنده آتش سزمگاه
 دو جنگ گران کرد لهر اسپ شاه
 جنگ سوم شد گزینان سپاه ...

(دیوان مختار ۸۱۲۴)

و دانش شمرده اند با منابع ادبی موافقت میرساند، زیرا در سراسر گانها صفت کشته KSHATHRA با او آمده که مانند عطیه ای بی وسیله و هو - منه برای تحقق آمدنیت انعام میگردد (دینا ۲۶، ۱۰) و ازینرو هوای فزونی کشته را از او میخواهند تا سر دشت بر دیود و غ پیروز گردد (دینا ۳۱، ۲) چون و هو منه مؤکل کشور دار نیست هو میتواند که قلمرو او هر چه مزده را گسترش بخشد (دینا ۳۱، ۲۶) با چنین صفات و هو منه با کشور داری و دانش اداره و تنظیم قلمرو مملکت پیوستگی داشت و ازینرو در سکه های کوشانی از دوش او مهتابی برآمده و در یک تفسیر پهلوی نیایش ۳ همین مجسم منبع ایند ماهست که در سکه های کوشانی نیروی خارق العاده او را مانند خصایص هنر هندی بوسیله تصویر چهار بازو نشان داده اند (۱)

در نام منه بگ ایند کوشانی، جز و اول منه MANA طوریکه برخی پنداشته اند من کیل معنی نیست، بلکه این کلمه مثالی که در جز دوم و هو + منه پدیدارست، در ادبیات دره و پینتو و منابع فکری مردم قدیم افغانستان ریشه عمیق دارد بدین شرح:

در سنسکریت من بمعنی دل و نفس و اراده بود (۲) بوسه میان البیرونی در شرح موجودات عقلی و حسی عقاید هندی آریایی گوید که من اصلاً بمعنی دل بود، چون دل حیوان را محل اراده پنداشته اند، بنا برین اراده رام من گفتند (۳)

این قضیه از مقوله تسمیه مطروفت به ظرف و حال بر محل است، که منه قدیم بمعنی Good mind با صفات کشته و علایم جهاننداری و پیروزی از مقام ایندی خود در ادبیات دوره اسلامی به معنی اراده و عزم و دل که محل سوخ آمده است نازل نمود و ریشه خود را در ادبیات دره و پینتو باقی گذاشت، مثلاً قریح الذر یک شاعر قدیم زبان دره گفت:

یار همچون روح حیوانی و مثل مردمک
 که میان من دراید گاه اند چشم من
 در اینجا اگر من ضمیر مفرد متکلم پنداشته نشود، معنی دل و اندرون دارم و برای این معنی شواهدی در شاهنامه فردوسی موجودند که ولف در فهرست شاهنامه آورده مانند:

سرش سبز باد و تنش ارجمند
 منش بر گزشته ز چرخ بلند
 (شاهنامه ۹۷/۱)

(۱) هنر سلطنتی ۸۰
 (۲) قاموس هندوستانی ۷۰۳
 (۳) کتاب الهند، باب سوم ۴۵/۱

که چون کاهلی پیشه گیر جوان
 بماند منش پست و تیره روان
 (شاهنامه ۱۱۷۵/۵)

اگر درین ابیات من + ش ضمیر بفته نون بخوانیم، همین معنی دل و اراده دارد ولی اگر بکسر نون اسم حالت مختوم به شین خوانده شود مانند دانش و پیشش خواهد بود، که من بسند قول البیرونی و ریشه های کلمه در سنسکریت، قرأت نخستین و لف با ترجیح میدم، زیرا در ادب قدیم پینتو هم بعین معنی اراده و عزم در یک قطعه حماسی امیر کرو در جهان پهلوان (یکی از اجلا د شاهان غور در حدود ۱۴۰ هـ ق) وارد است:

غشی دین می می بر پینتا پز میر خمنو باندی
 یعنی: تیره های عزم من مانند برق بر دشمنان می بارم
 جز و دوم کلمه بگ است که در بقایای عصر کوشانی و قبلی افغانستان فراوان دیده می شود و در السنه باستان آریایی بمعنی خدای بود، در فرس قدیم و اوستا BAGA و در سنسکریت بگاه (۴) و در روسی هم بگ خداست که در آغاز بسا نامها همین کلمه پدیدار است مانند: بگ + پور (مغرب آن فخفخور) بگ + ستان (بستون پارس) بگ + داد (بخداد) بگ + شور (بخشور غرجهستان) بگ + لنگ (در کتیبه سرخ کوتل = بغلان) بغان + نیش (جزوی از اوستا) و غیره - در پینتو و دره ای این کلمه تا کنون بشکل بگ BAG بمعنی بزرگ و توانا و جسم ترنده است مانند بگ سهری پینتو (آدم جسم) که این صورت کلمه در اسمای اماکن مانند بگ + رام (بگرام) و بگ + رامی (گرامی) بگ + لگ (در دایننگ) بگ + ی (بگ ترنگ) و غیره بنظر می آید، که معنی ایند و خداوند باشد.

شمس الدین کاکر شاعر قندهاری در حدود ۱۲۵۰ ق در یک غزلیکه تمام ابیات آن مختوم به گ ماقبل مفتوحست گوید:

هسی شوم طالع زما دی
 باطن وور په ظاهر بگ (۳)

که درین بیت بگ معنی عظیم و جسم و سترگ دارد و بعین معنی است که در ادب فارسی هم بود، مولایمی گفت:

از چه دم از شاه و از بگ میزنی؟
 در هوا چون پیشه را رگ میزنی
 (مشوی دفتر اول ص ۴۸)

(۱) محمد هوتک: بپنه خزانه ۳۳ طبع کابل ۱۳۲۲ ش
 (۲) دیوان شمس الدین طبع کابل ص ۶۶
 (۳) KENT: OLD PERSIAN 199: (۲)

از نوشته محمود کاشغری (۴۶۶ ق.) پدید می آید که کلمه 'بگ' آریایی در ترکیب ترکی شرقی آن عصر بمعنی خداوند و امیر و سردار دخیل شده بود^(۱) و ناصر خسرو بلخی گوید:

خاتون و بگ و یگین شده اکنون
هر ناکس و بنده و پرستاری

(دیوان ۴۶۹)

چون اصل کلمه 'بگ' رادر السنه کهن اوستا و سنسکریت و فرس قدیم بمعنی (خدا - خداوند) می بینیم، پس باید گفت که این کلمه در اوقات مجاورت و مراپطات قبایل آریایی شمالی در کنارهای آمو و تخارستان تا توران و ختن در زبانهای ایشان هم دخیل بوده، اما در خود السنه آریایی تا هند و ایران، اولاً بمعنی خدا را داشته و بعد از آن مجازاً بمعنی بزرگ و عظیم بر شاهان و حکمرانان که بخود انتساب خدایی میدادند - نیز اطلاق شده مانند خدای و خداوند در اسامی کابل خدای و زابل خدای و گوزگان خداه و سامان خداه و بخارا خدات که در کتب تاریخ و جغرافیا بنظر میرسد.^(۲)

اما کلمه 'بگ' در اعلام پښتو نیز موجود بود، مثلاً در حدود ۱۱۴۵ ق وزیر اعظم در بار احمد شاه ابدالی بگی خان نام داشت که به لقب شاه ولی خان مشهور بود و ریشته های قدیم این کلمه را مادر کتیبه های دوره هفتالی روزگان و دجغتو بشکل *ḡḡḡḡ* و *ḡḡḡḡ* هم می بینیم.^(۳)

در کتیبه کلان سرخ کوتل (قرن ۲۲ م) و کتیبه های روزگان و دجغتو (غالباً قرن ۵-۶) کلمه 'بگ' صفتی است که پیش از شاه آمده *ḡḡḡḡḡḡ* یعنی شاه و بزرگ، که همین تحول کلمه به کیفیت و صفتی در ادب پښتو و در لیت که قبل از موصوف خود می آید مانند بگ سمری = بزرگ مرد و لی در نام منه بگ که قدیمتر است، کلمه 'بگ' بمعنی مقول ما بعدی یعنی بزرگ و عظیم صفتی نیست بلکه به مفهوم قدیم خود (خدا - ایزد) با شد یعنی خدای اراده و عزم و جانداری مانند تراکیب کابل خدای و زابل خدای، که حسب قاعده اضافه مقلوب، منسوب (مالک) بعد از منسوب الیه می آید: منه + بگ = دل خدای = عزم خدای (خدای پندار نیک).

(۱) دیوان لغات الترک ۵۰۱ طبع استانبول ۱۳۳۳ ق.
(۲) بنگرید: ابن خردادبه ۳۹، دین الاخبار گردیزی ۱۳، شاهنامه محمودی، تاریخ بخارا.
(۳) حبیبی: هفت کتیبه قدیم ۲-۲۱
(۴) حبیبی: مادر زبان دری ۵۰

۵- ما (ماه)

این ایزد بر سکه لانیسکه، روبرو ایستاده و سرش چپ مایل است که قبابی تنگ نظامی و بالا پوشی ببرد و پیرامی تا شتا لنگ بپا دارد. از دوش وی حلقه ماه رو بیابا برآمده و نیزه بیکه سر آن مدور است در انحنای آس نخ چپ او با شمشیری در دستش دیده می شود. دست راست خود را دراز کرده و با انگشت اشارت میکند.

بر مسکوکات دیگر هوویشکه نیز ایزد نرینه با شکل مختلف جنگی نمایانست که با ایزدان ماد^(۱) قمری آسیای غربی تفاوتی ندارد و در دست^(۲) او طوق و در چپش شمشیر نیست که در حد زراعتی پیش چونوگرا^(۳) در عقب از ساعت ۲ تا ۴ ۵-۸ دیده میشود.

در ماه دشت اوستا این ایزد را حامل تخم گاو آزاده، درخشان، شکوهند و دهنده آب و دانایی و توانگری شمرده اند که مانند عصر کوشانیان، خصوصیات نظامی ندارد، و این خصوصیت وی زاده تفکر این عصر است. چون ایزد ماه حسب روایات چینی در نام چینی مردم کوشانی: یویه - چیه (= ماهزاد = از تژاد ماه) دخیل بود، بنا برین کلمه چندر CANDRA سنسکریت بمعنی ماه بطور پیشوند و صفت در آثار هندی با نام کانیسکه پیوسته است و هم شکلی ماه گونه (شبهه بقر) بر تاج کانیسکه مخصوصاً هوویشکه در برخی سکه ها بنظر می آید. حتی تصویر برخی از خانواده شاهی کوشانی که در شعر بهلول بدست آمده، بر پهلوی تاج بالای گوش شکل هلال سه شبه دارد^(۴) و در نام یویه - چیه هم *YUE* بمعنی ماه بود که بر انواع سکه های کوشانی با شکل مختلف نمایانست.

کلمه ماه که در پښتو میاشت است در اوستا مانگو *MĀWANGH* و در پهلوی مای *MĀY* و در سنسکریت ماس *MĀS* و در پارسی باستان ماده *MĀDA* بود^(۵) در شفنی میست^(۶) در واخی مهک است^(۷) که گویا ریشته آن ما *MĀ* در سنسکریت بمعنی پیمایش *TO MEASURE* داشته^(۸) و در برخی سکه های کوشانی پرکاری در دست دارد که آله همین پیمایش و تقست و یک شاعر رومی کاتولوس *CATULLUS* نیز ایزد مادینه قمر را به صفات « خداوند پیمایش ماهها *GODDESS MEASURING THE MONTHS* ستوده است^(۹) و هم وی شباهت تام با ایزد نرینه سالدین یونانی دارد^(۱۰) در حالیکه بر یک سکه هوویشکه بشکل مادینه

(۱) هنر سلطنتی ۸۱ (۲) نیومسمیتیک کرائیک ج ۳ ص ۱۱۲ طبع ۱۸۹۳ م.
(۳) فرهنگ نامهای اوستا ۱۱۵۸ ر ۳
(۴) تانوسر، لجه ها ۱۶۲
(۵) هوگ: نوشته های مقدس پارسیها ۲۰۰

مشبیه به اردو و خیش ایزد نجات هم تصویر شده است.^(۱)

در قرن دوم میلادی هنگامی که کتیبه سرخ کوتل نوشته میشود، در تقویم کوشانی کلمه 'ما' ۸۸۸ مستعمل بود، زیرا در آخر سطر دهم، تاریخ کتیبه را نینسان ماه ۸۸۸ (۸۸۸ سال ۳۱ سلطنت نوشته اند) غالباً حدود ۱۹۰ م) که گویا در روایات قدیم در آخر کلمه (ه) نبود، ولی از کتیبه زبان باختری بخط یونانی شکسته و خط وزیران سنسکریت که هر دو تاریخ ۲۸۹۲ = ۲۴۹ هـ ق = ۳۸۳۸ لوک کال سموت دارد برمی آید، که ماه را مختوم به هاء هوز می نوشتند، زیرا در سطر اول کتیبه B توجی ماه ۵۰۰۰۰ آمده و بعد از آن ... ۵۰۰۰۰ ماه شاه (دی) بخت نام گومل بخپور حکمران وقت است. و ازین برمی آید که بنام ایزد ماه تینا^(۲) تشبیه میکردند و همین لقب در قسمت سنسکریت کتیبه چند هاء + بهو به ترجمه 'ماه + شاه' است، که چند هاء بمعنی ماه و بهو به یاد شاه و ملاک بود.^(۳) نا گفته ماند که در یک کتیبه دیگر باختری و عربی که از شیر تلا و توجی بموزه پشاور انتقال یافته

(مؤرخ ۲۸۹۵ = ۲۵۱ هـ = ۹۳۵ سلطنت) نیز در سطر دوم، ماه یکم ۵۰۰۰۰ (۵۰۰۰۰) در ماه

به املاهای ماه با هاء هوز نوشته شده است.^(۴) که همین شکل بزبان درمی انتقال یافت و حالیکه کیفیت تقدس ایزدی آن با نشر و قبول عقاید توحید اسلامی از بین نرفت.

در گاه شماری زرتشتی، روز دوازدهم هر ماه بنام ایزد ماه «ماه روز» نامیده شدی که در ادبیات درمی هم رواج داشت و مسعود سعد سلمان شاعر غزنه گفت:

ما هر روز ای بروی خوب چو ماه! پاده لعل مشکبوی بجواه
گشت روشن چو ماه، بزم که گشت نام این روز ماه و روی تو ماه

(دیوان مسعود سعد ۹۶۲)

(۱) عصر کوشانیان ۱۵۴

(۲) هفت کتیبه ۲۷

(۳) قاموس هندوستان ۱۴۶-۳۲۹ . هفت کتیبه ۳۷

(۴) هفت کتیبه ۴۰

۶- میر (مهر)

نام این ایزد بر سکه های کانیسکه و هوویشکه بصور مختلف نرینه و با املاهای مختلف MIRA (O) - MEIRO - MIRA (O) - MIOR (O) - MIUR (O) - MIOR (O) - MIHR (O) - MOR (O) - MIHR (O) - MORRO (O) نوشته شده^(۱) که تاجی با هاله نور بر سر و قیامی در بر دارد و بوت کوتاهی پوشیده شمشیر کی با نرینه بی در دست گرفته است که همان معبود بزرگ شمس قدیم هند و ایران: میتره MITHRA و در اوستا MITRA و در پهلوی MITR و در درمی مهر باشد^(۲) که تصاویری در سکه های کوشانی، نسبت به تصاویر آن در هند و حمان کلاسیک، بسیار ساده و خالی از هر گونه جزویات نمایش نگار نیست. مثلاً در اینجا کالسکه مخصوص اسپ کش مهر مرسوم نیست، در حالیکه در هیکل تراشی بودایی کوشا نشهر همین عصر دیده می شود و نظیر آن در اشعار هو مریونانی ایزد HELIOS بخشا بیند^(۳) روشنی به خدایان و انسانا دانست^(۴) که در الواح گلین بغاز کوی متعلق به ۴۰۰ ق، م نیز از همین ایزد میتره استعانت شده و در اوستا میتره یشت دهم میتره یشت یا مهر یشت مخصوص ستایش و صفات ایزد بزرگ مهر است.

در کتیبه سرخ کوتل این کلمه MIRA و در کتیبه A توجی ۵۰۰۰۰ و در کتیبه روزگان نیز ۳۷۷۵ است. بر صورت ایزد فروغ و روشنی و یاسبان راستی و پیمان همین مهر است^(۵) که دار مستتر معنی اصلی قدیم آنرا دوستی و محبت گردید و اکنون هم میر، مرد در پینتو و مهر در دری آفتاب و دوستی و مهر بانیت^(۶) که در تشبیه رجال و اماکن و محابد و ایام و غیره ریشه دوانیده، مانند مهره کوله از شاخا هفتالی یا مهر شاه و مهر ز می کتیبه های روزگان، که تا کنون هم در پینتو میر زمان نامگذاری میکنند که عین تحریف لهجی همان مهر ز می = میر ز همین گذشته است^(۷)

در پینتو این کلمه عیناً مانند املاهای مختلف مسکولانت کوشانی لهجی های متفاوت دارد: میر - میر - نیر - نیر که در معنی هم آنرا میرا گویند و آنچه در پینتو و دری میر گل و میل و میرو و میر تشبیه میکنند از همین ریشه است و میر در پینتو و دری بمعنی سرور و با دار و نجیب و میرا (سید مذکر) و میرا (سیده) مؤنث و پیشوند و پسوند برخی اسما، مانند میر و یس - میرا - میرا - خان میر - گلپیر بقایای

(۱) هفت سلطنتی ۸۱ عصر کوشانیان ۷۹ (۲) فرهنگ نامهای اوستا ۱۱۹۷/۳

(۳) عصر کوشانیان ۱۴۷ (۴) فرهنگ نامها ۱۳۸/۳

(۵) هفت کتیبه ۹-۱۰ (۶) قاموس لهجه ۱۷۴

مظاهر این کلمه در اسما و اعلام است .

در ادبیات هم این تأثیر بنظر می آید که برخی میر را محضت امیر عربی تصور کرده اند (خواستارها ۲۰۷۶) ولی با استناد کتیبه های کوشانی - که میر در آن اواخر از مسند ایزدی خود به موقع سروی و امارت و سیادت سقوط کرده - توان گفت : که این کلمه از ریشه مهر و میر آریایی به در می آمده ، نه از آریایی عربی . زیرا اکثر کتیبه ها بزمانی تعلق دارند که نفوذ زبان تازی باین سرزمین نرسیده بود ، و در زبان درسی هم از زمان قدیم معنی سرو و حکمران مستعمل بود و فردوسی گفت :

یکی میر بود اندر آن شهر اوئی
سرافراز و بالشکر و آبروی
(شاهنامه ۷ / ۱۹۴۹)

فرخی در قصیده عزای سلطان محمود گوید :

میر ما خفته بجاک اندر و ما از برخاک
این چه روز است بدین تازی یازب زهار
(دیوان فرخی ۹۱)

ناصر خسرو بلخی گوید :

کنون میر پیشم ندارم خطر
اگر میر میر است و کامش رواست
گر آنکه خطر داشتیم پیش میر
چنانکس گماخت گو شو ، میر

(دیوان ناصر خسرو ۱۹۱)

در تقویم زردشتی ، ماه هفتم سال بنام ایزد مهر (مهرماه) و روز شانزدهم هر ماه ، روز مهر بزرگ و جشن بزرگ معرفت به مهرگان از آنروزگرفتند که به عقیده ایشان ، همدین روز آفتاب برای مصالح اهل دنیا پیدا شده بود^(۱) و از تاریخ بیقی پیدا است که تا عصر غرنویان و اواخر قرن پنجم هجری . هم این جشن را رسماً می گرفتند . مسعود سعد گوید :

خسروا ! شبهای عمرت روز باد
مهرگان ملک تو نو روز باد

(دیوان مسعود سعد ۵۹۸)

همین شاعر غزله روز شانزدهم "مهر روز" را چنین میستاید با التزام مفاهیم مختلف مهر :

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
مهر بفرای ای زگار ماه چهر مهرگان
مهر بانی کن جشن مهرگان و روز مهر
مهر بانی به بروز مهر و جشن مهرگان

(دیوان ۶۶۳)

(۱) آثار الباقیه ۲۲۵

در فارسی ازین کلمه تراکیب متعدّد ساخته اند مانند میرآتش ، میرداد ، میرهشت (دیوان) میرهفتمین (نخل دل ، فلک هفتم) میرآب (که در کتیبه سرخ کوتل پرستار آجست) و غیره . در لجه بختیاری ایران میر بمعنی شوهر و در پینتو میر بمعنی مردانه و شوهر است که در فارسی از آن میره یعنی کدخدا و رئیس خانه ساخته اند^(۱) ، هم میر پی اسم حالتست از همین ریشه بمعنی سروی .

در ادب پینتو نیز این کلمه بمعنی سرو و کدخدا و مرشد بود . مثلاً ، معنی مرشد در کلام خوشحالان :
شوکی میر مرد دشی له پیره میره
خالی به ته وی له غمه ویره

(دیوان خوشحال ۷۵۳)

گاهی این کلمه مؤنث گردانیده و مخصوص محشوته ساخته اند مانند این شعر خوشحال :

نزه نظر را غله ، یوه وزیره
زلفی بی بی وی ، در تیت تر منبکو
بنه تر تیت وه ، هم تر کشمیره
به توهر و سترگو ، وه دکشمیره میره

(دیوان خوشحال ۷۵۳)

یک شاعر متأخر پینتو خان میر ، همین میره را بمعنی معشوقه پیشوای خوبان آورده است :

مسته به خندا د جنگو به یخ کی میره حی
خیال بی به چا نشسته دی دتول مالت کجیر حی
(دینتتا شعر ، ۶۲۰ / ۲)

در کتیبه سرخ کوتل (سطر ۲۴-۲۵) مهرمن (MHRMAN) کلم است و در پینتو میرمن تا کتون کویانو و صاحبیه خانه و محترمه است . خوشحال خان او را در مقابل کینزک قرار داده :

اولادچی بد ساوری میرمن مه وینی
اولادچی بنه را وری ، وینجه نعت دی
(دیوان خوشحال ۸۱۲)

احمدشاه ابدالی هم او را که بانوی محترم داند :

ز ما دله در دمنده !
شها زسوبه میرمن ده
(دیوان احمدشاه بابا ۲۸۸)

با چنین تحول و دیگرگویی ، نام ایزد مهر = میران از منته قبل تاریخ تا کتون در زبانها و ادبیات مانده مانده و ضبط های آن در عصر کوشانیان ، حلقه ارتباط آنرا از عصر قدیم با این زمان نشان میدهد .

(۱) برهان طالع ۴ / ۲۰۷۶

۷- مهر و ماه

تنها بر دو نوع سنکه هویشکه که در سوزنه لندن و لاهور محفوظند، شکل هر دو ایزد نریته مهر و ماه بر یک روی سنکه منقوش است که هر دو روبرو ایستاده و در بین ایشان سوزن گرام المپادیه میشود. مهر که بسوی راست ایستاده هاله شعاعی بدو سر دارد؛ در حالیکه ماه در دست چپ ایستاده و حلقه ماه از دوش چپ او برآمده و در عقب او ایزد مهر، نامش از ساعت ۲ تا ۴ و در عقب ماه از ۸ تا ۹ نوشته اند. ماه شمشیر و نیزه کوتاهی در دست راست دارد و مهر در دست چپ شمشیری دارد و دست راستش دراز است و بدو انگشت به سمت پیش خود اشاره میکند.

اجتماع این دو ایزد بر یک سنکه در حالت روبرو، در حالیکه هر دو پای راست خود را موقوفی پیش خود اند، باز از خلط و امتزاج فرهنگی فراوان در عصر خود نمایندگی میکنند و شاید این پرستش نیرین بود که در عقاید نجومیان قدیم منعکس شد و ولایت ماه و آفتاب برادر بروج فلک فرض کردند. یعنی برج اسد را حاکم آفتاب گفتند که از اول اسد تا آخر جدی «ولایت آفتاب» و از اول دلو تا آخر سرطان «ولایت ماه» است و عثمان مختاری غزنوی در این باره گفت:

دو ازین هفت پادشاه شدند که بنام آفتاب و ماه بشدند
بخش کردند ملک چرخ کیان نیمه بی این گرفت و نیمه آن
از پی ملک خویش مهر مبدین از اسد تا جدی کرد گزین
ماه را شد نزد دلو تا سرطان خود همین بود ملک چرخ کیان

(هنرنامه یمدینی - دیوان مختاری ۷۰۶)

شاعران در این زبان در اشعار خود بسا بجز دو سیاره تابنده مهر و ماه یکجا اشاره ها و تلخیصاتی دارند، مثلاً مسعود سعد غزنوی در این ابیات هر دو را با تأثیرهای آن یکجا آورده است:

تا ز گردون همی فروزند مهر / تا ز دوران همی فرااید ماه
چون فروزنده روز بادت ملک / چون فزاینده ماه بادت جاه

(دیوان مسعود سعد ۴۹۱)

سنایی غزنوی در دعای شاه گفت:

دوران مهر و ماه را در ملک او سفر گاه
(دیوان ۵۹۶)

(هنر سلطنتی ۸۱، عصر کوشانیان ۷۹)

و هم شاید بنا بر این تقدس، شکل آفتاب و ماه را بر رایت می نوشتند:

ای امیر لیکه بر سپهر جمال / آفتابست و ماه رایت تو

(سنایی ۹۹۴)

در سنه ۱۱۸۶ هـ چون تیمور شاه بر سر بر سلطنت پدرش احمد شاه ابدالی نشست، شاعری برای مجمع سنکه او گفت و روایات قدیم را در این بیت فرام داشت:

چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید ماه / تا زنده بر چهره نقش سنکه تیمور شاه

۸- مزدوان - ورمزد :

در مجموعه جمعیت سنکه شناسی امریکا و سوزنه لندن، دو سنکه نهایت نایاب طلایی کانیسکه محفوظست که بران ایزدی ریش دارد روبرو است، بر اسپ دوسره سوار است، تاجی بر سر و شالی بردوش و لاکل کوچک پارسی بر قفا و نیزه دراز دوپره در دست راست و پارچه خشن شاید نرزه دار بالای پا دارد، که این نوع سنکه شامل در سنکه شناسی بی نظیر است و نیزه وی از شل افغانی نمایندگی میکند طوری که در ادبیات درسی و پینتو منعکس است. مثلاً تاکنون هم نرزه بازان وادی غزنه با شل و شلگی خود مشهور اند که گاهی دوسر تن هم دارد و این همانست که فرسخی شاعر در بار غزنه، در منظر نگاری وادی گلگ و تشبیه خارهای آن گوید:

بگونه شل افغانیان دوپره و تیز / چو دسته دسته بسته بهم تیرهای بی سوار

(دیوان فرسخی ۹۲)

نام این ایزد که شمایلی خاصی دارد یا وضعی که شناخته و مرسوم نیست، پیش از اسپ دوسره از ساعت ۱ تا ۴ چین نوشته شده M025000A20 که شکل کلمه مزدوان یا مزدوانو را در منابع دیگر نمی شناسیم ولی برخی اصل آنرا مزده + وانو MAZDAH-VANO (مزده پیروزی) شمرده و او را همان سردسته محبوبان نرزدشتی و آفریننده آسمان و زمین و زندگی دانسته اند که در ادبیات نرزدشتی اهوره - مزده یا اورمزد ORMUZD بوده باشد.

بر سنکه کانیسکه مجروح یونانی نام این ایزد مزدوان (دو) و بر سنکه هویشکه ورمزد (دو)

WORMOZD خوانده میشود و MAZDOOANO را جمع مزداو MAZDAO اوستا = اهوره مزده یا

(۱) هنر سلطنتی ۸۳، عصر کوشانیان ۶۳ بحواله نیوسمیٹیک کرانیکل ۷ سلسله ۳ ص ۵۵ و مجله سوزنه برتانیای ۲۶ ص ۱۸

اور مزد شمرده اند و کنگام اسپ دوسره به ثنویت چندین تعبیر کرده که خالق کل اهوره مزده (= واروه
خدای آسمان در رگودیا) بر دو روح خیر و شر حاکمست (۲۲) در حالیکه ایزد بر طلای هویشکه به نام
Wopomoyao منقوشست (۲۳)

شکل استثنای مزد و وانو (mazd(ə)əamə) را میتوان با حذف فواصل کلمه یعنی ه که در تمام
کتیبه های عصر کوشانی موجب غلط خوانی و انحراف کلمات از تلفظ معمول شده است مزد + وان
خواند و مزد جزو اول آن MAZDA در یسای ۴۰ بندا بمعنی حافظه آمده و در خود گافاهه بند ۱
معنی بخاطر سپردن و بیاد داشتن است که در سنسکریت میڈس MEDHAS بمعنی دانش و هوش است
و صفت اهوره اوستا = اسوره ASURA ویدا بمعنی با دار و سرور می باشد که در پهلوی آنرا به خوتای
MUTAI ترجمه کرده اند و معنی هر دو: اهوره = سرور + مزده = دانش یعنی سرور داناست
که در پهلوی به داناگ ترجمه شده است (۲۴)

طوری که اشارت رفت مزد + وان را جمع مزدوا اوستا شمرده اند (۲۵) ولی نمیتوان قناعت
کرد که چرا ایزد واحد و مفردی را بنام جمع تسمیه کرده باشند؟ و باز پسوند (وان) که از زمان قدیم در
اوستا و سنسکریت دوسره قدیم ادبیات درمی بشکل وان = بان از ادات مسلم محافظت بود مانند
باغوان = باغبان و نگاهوان = نگاهبان چرا پسوند جمع کردن اسم مفرد آمده باشد؟ در حالیکه در
ریشه و مشتقات مزده اوستا کلمه بی بشکل مزدوا مزوم بنیامد که جمع آنرا مزدووانو ساخته باشند!
به عقیده من مزد + وان با حذف فواصل رسم الخط یونانی کوشانی ه کلمه معمول و گرامری
السنه ما می ماند: مزد بمعنی حافظه و دانش و آموختن است + وان ادات پسوند محافظت و
تنگ که جمعا معنی آن دانشمند و آموزگار باشد.

ریشه مزد در السنه افغانستان تا کنون باقیست: آموختن از ریشه ā-mōk در سغدی
Mōck (آموزگار) است (۲۶) که در مشتقات دیگر آموختن مانند آموز - آموزنده - آموزد - آموخته -
و آموخت ریشه مز = مخ = مک به نحوی باقیست و در پستو شده (آموخته) و مشتقات آن هم
با همین ریشه قرابتی داشته باشد زیرا بموجب عقیده میلز MILLS و یکدسته دانشمندان دیگر

(۲۱) عصر کوشانیان ۱۲۲ (۲۲) نیومسمیتک کرائیک ج ۷ سلسله ۳ ص ۱۳۹
(۲۳) هنر سلطنتی ۸۳ (۲۴) معین: مزدینا و ادب فارسی ۲۴۴ جلد ۱ در مستشرقان: مزد اوستا ۱۰۰
(۲۵) در پهلوی PĀN در اوستا و سنسکریت هم PĀNA بمعنی حافظه بود (عراقی برهان ۲۲۸) در پستو تا کنون وان تلفظ میشود
(۲۶) معین: حراشی برهان ۴۱/۱

مزده عبارت از دو چیز است مه MA بمعنی بزرگ + مزدا ZDA به مفهوم دانا می که جمعا دانای بزرگ
و یا دانش جهانی باشد، که در این صورت مه + زده پستو (دانش بزرگ) عینا شکل ترده مزده باستانیست
باین صورت ما مزد + وان را صفت مفرد مانند گروشان (در کشف الاسرار میبذی ۱/ ۶۴۱)
و میزوان (طبقات الصوفیه ۹۰، ۲۳۲ و تذکره عطار ۱-۹) و غیره بمعنی دارنده دانش و نگهبان هوش و
آموزگار و ایزد این صفات می دانیم، که ریشه های آن هنوز در السنه ما دیده میشود.

اما اهوره - مزده در اوستا نام خدای بزرگ آفریننده (= سرور دانا) که در سنگ نبشته
مخامنه ای نور مزده و در السنه ما بعد آریایی اور مزده = هومزده = هومر مزده است که در گاه شماری قدیم
تبعینا بر سر روز اول هر ماه شمسی اطلاق شد، زیرا مطابق سنن کهن، هر روز ماه نام جداگانه بی
داشت که بنا بر یکی از ایزدان نامزد بود.

بوسه بجان البیرونی روز اول هر ماه شمسی را هر مزد نویسد که در سغدی خر مزده و در
خوارزمی ریچرذ بود (۲۷) در کتیبه سومر توچی وزیرستان که در موزه پشاور است، در سطر سوم تاریخ
آنرا روزهای هومر مزده و مهر (یعنی اول و شانزدهم) ماه اول (فروردین) سال ۶۳۵ سلطنتی (۳۸۶۵
= ۲۵۱ ه) نوشته اند. در این سنگ نبشته املائی کلمه بدون حرکات صحیح به صورت است (۲۸) و از این
پدیده می آید، که استعمال سی روزنه ماه تا اواخر قرن نهم در بارهای این سرزمین معمول بود و تا عصر
غزنویان در ادب درمی شهرت داشت. مسعود سعد سلمان شاعر غزنوی روز اور مزده و معانی کلمه
را در دو بیت چنین گنجانیده:

امروزه اور مزده ست ای یار میگسار
ای اور مزده روی! بده روز اور مزده
برخیز و تازگی کن وان جام باده آر
آن می که شادمان گندم اور مزده وار
(دیوان مسعود ۶۵۹)

اور مزده گاهی در ادب درمی بمعنی سیاره مشرقی و برجین هم دانسته شده مانند این بیت سعید طایبی:
امتحه اور مزده را پس ازین دور
مشقری در چه بجان بنماید

(۲۱) مه = ما = مها در بسا کلمات قدیم و مستعمل کنونی پیشوند بزرگی و تعظیم است مانند ماچین = مهاچین (چین بزرگ)
ماگل (= مهاگل = مها کولا یعنی از کول و خاندان بزرگ) مالیز (= ماچر = دشر بزرگ) ماشور (= مهاشور =
شهر بزرگ در قندهار قدیم) مها بهارته (= بهارت بزرگ) و غیره.
(۲۲) آثار الباقیه ۴۳ (۲۳) هفت کتیبه ۴۱

۹- ننه : NANAIA-NANAIA

NANASHAO-NANAPA

NANA-NANA-KAIA

SHAONANA-PAONAPA

NANO-KAIA

بر بسا از سکه های کانیسکه و هوویشکه شکل ایزد مادینه ایستاده که مولوگرام لپلا پیش روی وی منقوش است، با هاله نور گرد سرش دیده می شود که بالا پوش کشته پوشید و تاج هلال داری بر سر دارد و در دست چپ او عصا نیست که سر آن مانند نیم تنه اسپ یا گوزن دست و در دست راست او کشتول گوه است این شمایل کانی گاهی فرق هم میکند مثلاً گاهی در دست تیر و کمان و بر سر کلاه آهنین و گاهی بالا پوش دراز با گریبان مزین پوشتین دارد و از دو شش شعله نور میخیزد و بر هر یک در سوزن بر تانیه است ایزد ننه بر شیری نشسته و هلالی بر سر دارد و بر یک سکه هوویشکه نیز بر شیری سوار است و گاهی شخص شاه پیش روی در حالت نیایش سر او زده است و این اختلاف شمایل و تنوع اشکال ننه را در تمام ایزدان سکه های کانیسکه و هوویشکه امتیاز خاصی بخشد و نامش هم با نام بانوی آسمان ائنه-ایشتر INNANA-ISHTAR بین النهرین شباهتی دارد که در الواح مکتوفه از معبد مردوک بابل هم ننه بانوی بانوان و ایزد ایزدان و ادانه کننده بنی آدم و آموخته زوای آسمانی و خاوند قهر ستر اعلی و دختر ماه و خد اوئده مهر و غیره شمرده شده و در هنر هیکل سائری بین النهرین با سلاح و گیر و گز و نشسته بر پشت شیرم نشان داده می شده است که نامش را در یک کتیبه حدود آشور «خد اوئده نانی NANAI شاه دختر بل» نوشته اند که به القاب ننه شا - شانه سکه های کوشانی قرابت تامی دارد و منابع قدیم هم در سوسه سراغ معبد NANAIA را داده اند که تاریخ آن بسه هزار سال قبل المیلاد میرسد در حالیکه همین ننه با انا هیتا (نا هید) ایزد بسیار مشهور آب و خصب و نعمت مردم آریانا - که در آبان پشت ستوده شده - در امتیحه و در عصر کوشانی این معبود بنام ننه بر مسکوکات ظهور کرده و شهرت داشته چنانچه در نامه های سفدی که سر اورل ستین در تورنگ هوا نگ یافته و عابدی بنام NANAI مذکور است و ازین روشن می آید که در قرن چهارم میلادی نام ایزد ننه در اعلام اشخاص نیز مستعمل بود چنانچه همین نام NANAIA بر اوراق متون مکتوفه از شهر پارتی نیسا NISSA نیز دیده می شود (۱)

با این تفصیل ننه ایزدی بود که از هند تا سوسه آثار پرستش وی در مکتوفات باستانی آشکار است و باید گفت که در حفاریات مواضع قبل تاریخ افغانستان از مندی لگ و مراسم قدهار و (۱) هنر سلطنتی ۸۳-۹۱

قوه کرد هزار سم شمال هند و کش و غیره پیکره های یک ایزد قدیم مادینه را یافته اند که آنرا ربه النوع مادر ناسیده اند (حدود ۲۶۲۵ ق م) و چنین پیکره ها (از آثار شش هزار ساله موهجو دیو در سنده و همچنین در وادی یسین و سنستان و خوارزم و جنوب ایران تا وادی دجله یافته اند که پرستش ایزد مادر را در سر تا سر این سرزمین آسیای جنوبی میرساند .

در چنین حال تصور ایزد ننه در عصر کوشانی با انا هیتای عصر اوستا و ربه النوع مادر قبل تاریخ در ربط نباشد و یک نوع تسلسل فکری را بین گذشتگان و آیندگان نماینده می کند .

در السنه افغانستان تا کنون این کلمه مستعمل و زنده است بدین معنی که در دری و پستو ننه یا نون نیست بجای مادر که اکنون از مقام والای ایزدی خود بجای پرستار و خد متکار دلسوز و ولی محترمی سقوط کرده است مثلاً ننه در شهرهای افغانستان تا میقامر مادر و اداره کننده امور خانه شمرده می شود و هم شود که بل خواهر شوهر و ننه در سمت شمال مادر است و نانه در پستوی تدهار دخترک است .

در سخنی و سنگلی و واخی ننه NANAN مادر است که در اشکاشمی نان و در منجی نین باشد و نان نت در سنگلی و نت ننه در واخی و تانت نان در اشکاشمی و نت ننه در منجی معنی والدین دارد (۱) نالفته نماند که در وادی یسین و ارغنداب نانا لقب مقدس روحانست که مذکر همین ننه مؤنث باشد و ما شخصیت روحانی عالی مقامی را در حدود ۱۱۵۰ هرق بلقب نانا صاحب در قدهار می شناسیم که نامش عبدالحکیم لاکر بود و در شهر کهنه قدهار تا کنون خا نقاشش مرجع خلایق است و این یک مظهر است از ان نام قدیم و تقدس آن .

۱- واد = باد

این ایزد بر سکه های مسی کانیسکه و هوویشکه بصورت شخص ریشدار دوزده لبمت چپ دیده می شود که پالتوی پر از باد بدوش بدنش بگرد دست گرفته و سرش پرتوی دارد . پیراهن تنگ آستین دار پوشیده و در عقبش از ساعت ۲ تا ۴ ۵۵۵۵ مرقومست و مویهای سرش از وزش باد پرفشانست و بدین نحو نمایندگی ایزد باد را می نماید که با ایزد وایو VAYU ریگود و عطار MERCURY ایزد تجارت و وضاحت مطابقت دارند و در سنسکریت VĀT از هراگان ایندیا بود = VĀTA اوستا .

(۱) تاموس لجه ها ۱۹۱

که هیرودوت و سترابو هر دو او را از ایزدانی شمرده اند، که ایرانیان برای آرامی و زش آت
قریبی میدادند و در روایات قدیم آورنده ثروت و توانا و تندرو و جنگی و داسای نظر صاحب
بود و شکلش بر یکی از دیوارهای با میان مجیش ایزد سماوی منقوش است.^(۱)

در لجه های افغانی ابدال و - ب فراوانست، در لجه هروی نظایر آن در طبقات الصوفیه
الضامی بسیار دیده میشود مانند وان = باز = واید = باید . گور = گبر و غیره که اکنون هم ما میگوئیم
دکان خان است یا با عنوان نیای باغبان . پس واد همین یاد و زنده و معول امروز است، که گاهی در
لجه پهلوی از پستو واچ گویند و در پهلوی و یخونی واچ و در نظری واچ و در تائینی و سیوندی
وا و در سمنانی و یه و در سمنان و یه نزدیک به شکل ویدی و اوستایی و نام ایزد خاص یاد بود
که محافظت روز ۲۲ هر ماه شمسی با اوست و پور میمان البیرونی در تقویم روزهای زهر دشتی
"باد روز" را در سغدی و خوانده می "واذ روز" گفته است،^(۲) که در اوستا رام دشت مخصوص ستایش
ایزد باد و صفات و سود بخش اوست و هم نام سرزمین کابل و آنکرتیه VAEKERETA کشور هفتمین
آفریده مزدا، در جمله سرزمین های شانزده گانه اوستایی آمده که باید معنی آن آفریده باد یا بادزا
یا بادآباد باشد (وای + کرتیه VAE+KERETA) و همین ماده وای در کلمه پهلوی و در ایزد وای
(در هوا = معلق در هوا) باقی مانده است.^(۳) عضری راست .

هوا چو خاک طبعش فرو نشیند پست
نرمین چو ذره ز خورشید بماند ایزد وای
(دیوان ۲۷۰)

فرخی در حالیکه ابر را می ستاید گوید:

چو گردان گشته سیلابی، میان آب آسوده
چو گردان گرد باد تند گردی تیره ایزد وای
(دیوان ۱)

که در هر دو بیت معنی ایزد + وای = ایزد باد و هواست و معانی دیگر آویخته و سرگشته و معلق
و حدیث نرده آن عارضی و مجاز است . مسعود سعد شاعر غزنه در ستایش باد روز بیت و دوم ماه
با کلمات باد و باده چنین بازی میکند:

چون باد روز، روز نشاط آمد ای نگار!
باده ست شادی دل، پیوسته باده خور
شادی فزای همین دیده باده و بیار
بوی باده هر چه بینی، باد هوا شمار (دیوان ۴۴۴)

(۱) هنر سلطنتی ۹۱ عصر کو شانیان ۱۹۰
(۲) ترجمه آثار ایا قیه ۷۳ - ۷۴ - ۲۲۹
(۳) معین : هوای برهان ۱۷۰ / ۱ در فرخنده اوستا (ص
۳۴۵ طبع تهران ۱۳۴۵) ایزد گهسان هواست .

II - و نند = ایتد :

این ایزد تنها بر سه نوع سکه طلائی هوروشیکه بصورت نزن ایستاده بالدار با هاله نور و کورت
سینه تنگی دیده می شود که پستانش از آن نمودارست درها نیکه پیراهن فراخ پرک داسی دارد . در یک
دست شاخ فراوانی و در دست دیگر دایره گلی حامله که در شمال با نایک NIKI ایزد یونانی مؤکل علویست
و ایتد سکه ساسانی هند و گریک و هند را با ختروسا کا شباهت میرساند و نامش پستوی OAPEITAC
که در عقب موزگرام لایا دارد و نامش را مأخوذ از VANAITI اوستا بمعنی ستاره تقو و اعتقاد داشته اند
که و نند دشت مجموعه کوچکی ادعیه خطاب به ستاره فتح و زایش است و زایمان و نند را به
انندیس ANANDES ایزد ایرانی ربط میدهد که سترابو ذکر کرده است.^(۱)

از سفرنامه هیون تسنگ سراج چین در افغانستان (حدود ۲۰ ه) برمی آید که کلمه آیتد
بسیار در نامهای رجال بودایی آن عصر مستعمل بود، ولی قبل از آن در کتیبه بخلان (اواسط قرن دهم)
در سطر اول کالانشکوا ایتد ATITIA آمده که صفتی باشد برای شاد بمعنی پیروز و بجزر بند، یا
کالانشکوی که منتسب به ستاره یا فرشته فتح و اعتلاست .

بارتولومه و نند VANAND = VANANT را یکی از ستارگان دشت واقع می داند که در بیت ۱۲ و در
خرده اوستا بعنوان « ستاره مزدا آفریده » یاد می شود . کلمه و نند بمعنی چیره شوند و شکست دهنده
است و لیشست بیست و یکمین و نند دشت در باره این ستاره ایزد بود که همان رسید و تنفا در یک بند موجود
آن و نند را ستاره مزدا آفریده مقدس و سرور راستی و در همان بخش و ضد جانوران موزی ستودند^(۲)
در لجه های افغانستان ابدال و = آ = عایست مثلاً آب = اوبه = و به = آهر = آدش = اوآ
ووس و همچنین ت به دال مانند : کرتیه = کرده = کنیت = کنبد = وات = واد = باد و نند =
و نند = ایتد = ایتد همه از یک ریشه قدیمند، که اثر آن در ادب پستو باقی مانده و معنی اعتلا و افتخار
و پیروزی و فخر و بری است . مثلاً در بن دو بیت خوشحال خان :

خه به غم دمال و ملنگ د دین و دل کرم
چی لا ستاله غه روغ گزیم ایتد دی (دیوان ۴۱۳)
هوسیارانو شخه و بری اند پستوی دی
چی ملنگ د مصلی هغه ایتد کا (دیوان ۹۸)

(۱) هنر سلطنتی ۹۱
(۲) ترجمه سی - یو - کی ۸ - ۱۲ - ۱۳ و غیره (۴) ماد در زبان دهری ۴۱
(۵) فرهنگ اعلام ۲۷۵ / ۲ اوستا ۱۷۷ طبع تهران

بر سکه های کانیسکه و هوو ویشکه، ایزد مؤنث ایستاده کمی سر خود را بسمت راست میل داده، دایره ای پیراهن زنازه و قیای نظامی و نیمه بوت و خود مزین به سر نیور خفیف است؛ که در دست چپ نیزه و در دست راست کچکولی نزدیک سینه و تاجی باهاله نور دارد و گاهی در شمایلی وی اختلاف کمی دیده می شود که نماینده ایزد جلال و جمال و انوار سلطنتی یعنی خورینه XVARENAH اوستا و خورنه XVARREH پهلوی و فرته FARNAH پارسی باستان و فر و فره و خور و خورنه در نسبت که بقول شیخ اشراق سهروردی در حکمة الاشراق ص ۳۷۱ «خره نور دیت که از ذات الهی ساطع میگردد و بدان مردم بر یکدیگر ریاست یابند و بعنوان آن هر یک بر علی و صناعتی متکین گردد» (۲)

ایزد فر بر تمام سکه ها پیش روی مونوگرام $\phi\alpha\pi\theta\omega$ (۳) تا ۱۱ نوشته $\phi\alpha\pi\theta\omega$ یا $\phi\alpha\pi\theta\omega$ دارد و به عقیده کنگام کچکول دست راستش از تخم گندم پر است (۳)

در اوستا یشت هفدهم اوستا (۶، ۲) و هو خورنو $\nu\theta\eta\text{-}x\text{-}vareno$ چیزهای نیکست که خورنو را اسم ذات بمعنی «اشیای خوب خانه» توان گرفت. زیرا بروایت همین یشت اوستا مایه «افزونی فرته خانه» $xv\text{-}arrah\text{-}abz\text{-}ayishnih\text{-}i\text{-}man$ است (۴) و باین معنی در در کلمه آخر بان بر وزن پرنیان بمعنی قماش و کالای برگزیده است که گردیزی دوبار آورده (۵) که باخورنوی اوستا یشت نزدیک دارد اما خره در خارا خره نام ملک اُسروشته (۶) و خراسان خره فص خاتم خسروین هر مزد دیده می شود که مسعودی در مروج الذهب و گردیزی در نزهت الاخبار (۳۷ ص) آورده است.

در ادبیات وسیع زبان دری، این کلمه بمعانی شکوه و جلال و فروغ ایزدی و تریایی و نور جهانزایی و ریاست و جاه و غیره آمده و در غرر ملوک الفرس (ص ۷) آنرا به «شعاع سعادت الهیه» ترجمه کرده و حقی حکما و صوفیان اسلام آنرا نور ساطع از نور الانوار و باریق الهی دانسته اند، چنانچه قول عاشر سهروردی را که آنرا گفتار نهدت نقل کرده، در بالا آورده ایم و اینک صور استعمال آن در ادب دری:

من از بهر این فر و او سراند تو

بجویم همی رای و پیوند تو
(شاهنامه فردوسی)

(۱) هنر سلطنتی ۹۶
(۲) معین اهراتی برهان ۹۹
(۳) معین: مزدیسنا و ادب پارسی ۴۱۳
(۴) برهان قاطع ۹۲/۱ (۵) زمین الاخبار ۱۹۴-۲۷۴ (۶) طبری و گردیزی ۱۲۰

اسدی در لغت فرس بمعنی زیبایی و تائید آورده:

گرفت از ماه فروردین جهان فری
چو فر دوس برین شد هفت کسویه (غفری)

نسبت فر به یزدان و آسمان در کلام فردوسی:

بروتیره شد فرته ایزدی
بگری گرایید و نا بخردی (شاهنامه ۳۳۱)

هر آنکس که او فر یزدان بدین
رکابش داشت عز جاودانی
بباید گرفت آسمان را کلید (شاهنامه ۱۴۴۴)
چو خیرش داشت فر آسمانی

(ویس و رامین نثر گرگانی ۲۴)

فرته خسروی یا فرکیانی که بخشنده پادشاهی و کامیابی و نیروی جهاندار دیت:

دو بازویش استبر و پشتش قوی
فروزان ازان فرته خسروی

(دقیقی)
مرادف و ترجم که بقول ابن سینا معنی آن شکوهندی برین است: (۱)

ز مهرش جهان را بود و نهج و فری
ز خشمش بجوشد بتن در، جگر

(شاهنامه فردوسی)

فرته خره مرادف یکدیگر از قول نهرتشت بهرام پردد و شاعر نهرتشتی قرن ۷ ه:

ز شاهان فر و خره جم فرون داشت

بهر کاری خرد را رهمنون داشت

(اورد او پیرافنامه)

(۱) دانشنامه عالی ۱۰۹ طبع تهران ۱۳۳۳ ش

تنها بر سکه های طلائی هور دیشکه، بشکل ایزد نرینه ایستاده رو بر است در پیراهن تنگ نظامی زره پوش روی تانرا ابو و با خود آهنگین نمودار است که اندر دوش وی هلالی برآمده و بدو بر سرها له نوری دارد. در دست راستش نیز در سانس و در چپ سپردست که پیش پایش برین سینه تکیه دارد. در سکه دیگر همین خصایص است ولی بجای سپردستش شمشیر است که قبضه آن شکل بر حیوان دارد.

نام این ایزد غالباً (زخشتره وایریه) XSHATHRA-VAIRYA گرفته شده که در اوستا بمعنی کشور برگزیده نام همیشه سپیده سوم (مانند ایندرا و ویدی و اریس یونانی) ایزد و درت سلطانی و ثروت و فلزات بود و در پهلوی شهر یوس شد.^(۱)

بفول گاردنر GARDNER جز اول کلمه شاور (و) = شاه، شاور SHOR(۰) معادل ایزد جنگ یونان ARES بوده است. و اگر ما بشما بد او را لباس نظامی و نیزه و سپر و غیره نگاه کنیم انشأ بش به ایزدان جنگی بیشتر و قوی تر است (ز سواکل بودن وی فلزات و ثروت را، که این خصایص بیشتر به ایزد هندی کوبه KUVERA شباهت دارد.^(۲)

خوانش نوشته یونانی کنار سکه بقولی شاور + شلیرو، و بقولی شاور + شورو است. ۵ آخر کلمه علامت ختم و فاصله است که غیر ملفوظی باشد و جز اول کلمه هم شاور یا شوره = شیر یا شاور خواهد بود که در با میان و غر جستان لقب حکمرانان بود. و تحول شوره یا شاور کوشانی قرن دوم میلادی به شیر یا شاور قرن هفتم مطابق قانون ابدال (و) به (ی-ا) است که تا کنون هم در لهجات افغانی معمول است. و این خوانش هر دو یونانی παρορο ما را بر رابطه لغوی نامهای شاور و شیر با شهر یوس، ایزد ثروت و قدرت و جنگ نیز ماه می سازد، و ناصر خسرو بلخی به زوال قدرت و داد گستری هر دو درین ابیات اشارت نماید:

سر طغرل ترکمان و جغری را
استاد یددی به با میان شیری
باجت نبود و با میهی کاری
بنشسته بحر در بشین شاری
گسترده برداد و عدل آتاری
گسترده برداد و عدل آتاری
(دیوان ناصر خسرو ۴۸)

در پهلوی اصل نام خخشتر یوس KSHATHRIVAR یا شتر یوس SHATHRIVAR بمعنی کشور برگزیده (۱) هنر سلطنتی ۹۱
(۲) عصر کوشانیان ۱۹۲

و سلطنت مطلوب بود که پیشتیان بینوایان و ذر ویشان و ضد آشوب و فساد و سرپرست جواهر هشتگانه و طلا و نقره و دیگر فلزات است که قوام صنعت و دنیا و مردم بدان باشد.^(۱)

در تقویم مزدایی شهر یوس برج سنبله بود و در چهار ماه هر ماه شهر یوس و در "نامه شنک" و هرگاه نام هر روز و نام ماه موافق آمدی آن روز را جشن ساخته و شادمانی کردندی و بنا برین چهارم ماه شهر یوس جشن شهر یوسگان بودی که آنرا آذر جشن هم گفتندی و مردم درین روز در خانه های خود آتش های عظیم افروختندی.^(۲)

نام این ایزد قدیم هر دو معنی فوق در ادبیات درمی شناخته بود. مسعود سعد شاعر غزنه شهر یوس ماه (سنبله) را چنین ستوده:

شادست خیز و مایه شادی برین آس
شهر یوس است و گیتی از عدل شهر یار
دستان نزد دست با ده شلکین خوشگوار
شهر یوس است و گردون کا فور یار باشد
(دیوان ۹۵۹)

هم وی در باره روز چهار ماه یعنی شهر یوس و در "شادی و مسرت گوید
ای تخت را نه نکوی نریوس!
شهر روز نیست و روز شهر یوس
می شناس ای نگار اجانرا قوت
گاه می دزد مرا و گه می خور
(دیوان ۹۵۹)

زیر تخت بهرام بپرد در صحن راهبانی های همیشه سپیدان به زهر دشت، در باره سپاهش و پند ایزد شهر یوس چنین گفت:

نکه کرد شهر یوس امشاسفند
بد و گفت: گامی پاک پاکیزه رای!
چو سرفتی به زهر از بلند آسمان
گویی مرانکس که دانه سلاح
که تا کار او حار آراسته
چو کار از سلاحش مهیا بود
بد شمنت دادن نشاید همی
بخلق جهان بازگو این پیام
به پیش آمدش، با دلی پر ز بند
شب و روز بر آفرین خدای
پیاپی بد از من نبوی مردمان
نه شمشیر و تیر و ترگرن و سماح
نزدوده همه سال و پیراسته
چو خورشید در سزم میاید بود
که پس کارت آید بیاید همی
از اول و آخر همه را تمام
(زیر تخت نامه ۴۳)

و ازین منظومه بهرام بپرد و نیز خلق و شمایل نظامی و جنگی شهر یوس - چنانچه بر سکه های کوشانی مصور و تمثیل گردیده - ثابت می آید.

(۱) فرهنگ نامهای اوستا ۱/ ۵۰۰
(۲) آثار ۲۲۱ - زین الاخبار ۲۴۳
(۳) آثار الباقیه ۲۵۱

بریک سکه هورلیسکه در موزیم برنایه، شکل ایزد مادینه ایستاده مایل بر راست، که در دست چپ کمان و بدست راست از تیردان تیر می کشد منقوشست و سلاحی ندارد، و دستهای نماز بر سر او بردست راست این ایزد، زیر آرنج او، از ساعت ۱۰ تا ۷ نامش باین فتح مرقومست:

۴۱۰ p o - که کننگم زیرو ZIRO یا ZERO خوانده و مقارن ZAHR یعنی زهر ایرانی شده است.

ولی این خوانش و تطبیق موردی ندارد. زیرا اول زهر کلمه عربیست برای ناهید ایرانی. و هم زیرو = زهر نمی تواند زهره تازی باشد و نه در زمان کوشانیان کلمه زهر عربی در بین مردم قلب آسیا مستعمل بوده باشد، زیرا بجای آن اناهیتا یا اناهید (معنی ناهوده = ناهید) برای ستاره زیبای و جاهت زهره VENUS داشته اند.

اما آنچه اورل ستین در مقاله ایزدان زهر دشتی آنرا تیر TEIR نام ماه چهارم زهر دشتی و بزی و قیافت ارتمیس ARTEMIS یونانی شمرده و ماریک MARICOP آنرا درست دانسته (۳) صحیح است که ایزد باران زای تستر تیه TISHTRYA را در پهلوی و در تیر گویند که تیر و کمان در دست راست و تیر لیست هشتم اوستا بنام اوست که بصفت او چتره AFCHITHRA (آب چتره) یاد شده (۴) و اصل کلمه در اوستا تیغری TIGHRI (تیز) و در فارسی باستان TIGRA = تیره دینتو بود که در تقویم زهر دشتی تیر ماه نام ماه چهارم سال شمسی بودن آفتاب در برج سرطان است و هم نام روز سه شنبه از زهر ماه شمسی باشد. و اگر نام روز با نام ماه موافق آید، آنرا جشن سائرند و این روزها تیرگان و جشن آنرا «جشن تیرگان» گویند و بقول البیرونی همین روز ۱۳ تیر ماه بود که آرش تیراندان برای تعیین مرکز ایران شهر، بین کشور منوچهر و افراسیاب تیر انداخته بود (۵).

ایزد تیر در اوستا و نیشته هشتم، خصایص و وظایف و شمایل متعددی داشت. ولی بعدها با توجه به تأثیرات فرهنگ یونانی، با تقلید از اریه میس ایزد شکار یونانی - که جسمش با تیر و کمانی بود - بدانگونه درآمد، که بر سکه های کوشانی هم دیده می شود.

باید گفت که البیرونی تیر روز را در سی و نهم ماه به خواهر می عید چیری و بچ و در

(۱) هنر سلطنتی ۱۰۱
 (۲) نیومس هیتک کراستیکل ۱۵۰ سنه ۱۸۶۲ م
 (۳) جوز نال ایشیا تک ۴۲۷ طبع ۱۹۵۸ م و نخله ارکیالوجی هند ۹۳ طبع ۱۸۸۸ م
 (۴) عصر کوشانیان ۱۶۳ (۵) زمین الاخبار ۲۲۸ برهان ۱/ ۵۴۱ آثار الباقیه ۲۲۱ - ۲۸۷
 (۶) فرهنگ نامهای اوستا ۱/ ۳۸۰

سغدی تیش = تیر (عطار) نوشته است (۱)

با توجه باصل کلمه در اوستا و فرس قدیم یعنی تیغری = تگره که معنی تیز (برنده) داشت، تیر (عطار) یا سغم) در درسی و اسد شد و بهین معنی: تیره در پینتو تیز و برنده است. و تیش سغدی هم تاکنون در پینتو چیز سر تیز است (از قبیل کلاه و سیار) که تیغ درسی و پینتو هم ازین ریشه باشد. اما تیر ماه و تیر روز در ادب و محاوره درسی افزا داشتن تاکنون رواج دارد، کشت تیر ماهی آذنت که در سرطان کاشته و در پاییز (خران) بپر میرسد و باز مسعود سعد در ستایش هر دو اشعار دارد مثلاً تیر ماه:

ماه تیر است ای نموده تیره از روی تو ماه
 می درین مه لعل روشن گردد ایچه! می بخواه

(دیوان ۶۵۵)

و در باره تیر روز گوید:

ای نگار تیر بالا روز تیر خیر و جام باده ده بر لحن زیر

(دیوان ۶۶۲)

بود کی در باره تیر و عطار چنین گفت:

پیرش عطار آنگه نخوانیش جز دبیر نامش یکی عطار و نام دگرش تیر

(فرهنگ تواس ۱۴)

تیر بدو معنی از عنصر نیت (در مصراع اول بمعنی نصیب و بهره):

اگر به تیر مه از جامه بیش باید تیر

چرا برهنه شود بوستان چو آید تیر

(صحاح الفرس ۱۰۳)

(۱) ترجمه آثار الباقیه ۲۴۴ - ۳۱۳ و حواشی برهان ۱/ ۵۴۱